نقد کتاب

وحدت و شفقت

صحابه و اهل بیت

با یکدیگر

تألیف
فقیه محقق استاد جعفر سبحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نقد کتاب وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نقد کتاب وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی‌تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان قراردادی : رحماء بینهم‌التراجم بین آل بیت‌النبی صلی‌الله علیه و آله و سلم و بین بقیه الصحابه رضی‌الله عنهم اجمعین. شرح.

عنوان و نام پدیدآور : نقد کتاب وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر/تالیف جعفر سبحانی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۸۷ ص.

شابک : ۶۰۰۰ ریال:۹۶۴-۵۴۰-۰۲۲-۸

یادداشت : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : درویش، صالح، رحماء بینهم التراجم بین آل‌بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و بین بقیه‌الصحابه رضی‌الله عنهم اجمعین -- نقد و تفسیر.

موضوع : دوستی (اسلام).

موضوع : دوستی.

شناسه افزوده : درویش، صالح، رحماء بینهم التراجم بین آل بیت النبی‌صلی‌الله علیه و آله و سلم و بین بقیه‌الصحابه رضی الله عنهم اجمعین. شرح.

رده بندی کنگره : BP۱۹۶/۶۵/د۴ر۳۰۴۲۲۵ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۳۶۲۸۰

ص:۱

اشاره

ص: ۲

مقدمه

خداوند بزرگ، در قرآن کریم هر جا که درباره وحدت و همدلی مسلمانان سخن گفته، کاملًا آن را ستوده و در این راستا مسلمانان را برادران یکـدیگر خوانده است، (۱) حتی به اخوّت لفظی و زبانی اکتفا نکرده و افراد را به رعایت حقوق یکـدیگر سـفارش کرده است.

در مقابل، هر جا که درباره تفرّق و دودستگی سخن گفته، آن را نکوهش کرده و عذابی برای امت اسلامی شمرده است. (۲)

از نظر قرآن، (۱) جامعه متضاد و ناهماهنگ، به سان انسانی است که در درون چاه افتاده و می ۳ رود که دچار خفگی شود.

روشن است که حیـات چنین فردی در گرو این است که به ریسـمانی که از بیرون چاه به سوی او فرسـتاده می ۳ شود، چنگ بزند و خود را نجات دهـد. آن ریسـمان حیاتبخش در جامعه اسـلامی، که دچار آشـفتگی افکار و ایده ۳ ها گردیـده، همانا چنگ زدن به مشترکات در عقایـد و احکام و نادیده گرفتن نقاط اختلاف است؛ اختلافی که به مرور زمان به خاطر دوری از کتاب و سـنت، بروز نموده است.

بررسی آیات قرآن و سخنان پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم یادآور دو نوع توحید است که هر یک متمم دیگری است:

۱. «کلمه توحیـد»، اخلاـص و کلمه «لااله الّا اللّه» که عصاره آن اعتقاد به وجود یک مبـدأ در جهان است که او خالق و ربّ و معبود است.

۲. «توحیـد کلمه» به معنـای پیوسـتن نیروهای کوچک مسـلمان از شـرق تا غرب و از شـمال تا جنوب کره خاکی است تا با پیوسـتن قدرت ۳ های کوچک، قدرت بزرگی پدید آید که پرچم اسلام را به دوش کشیده و جهانیان را به سوی توحید رهبری نماید.

لیکن متأسـفانه در عصـر حاضر برخی از مدعیان وحدت، از این نام مقدس سوء استفاده کرده و با نشر کتابچه‌هایی به عنوان «دعوت به یگانگی» به

ص: ۳

اختلاف دامن می‌زننـد و آن را گسترش می‌دهنـد. و برای رسیدن به این هـدف، از همه ابزارهـا بهره گرفته، و با نوشـتن کتاب‌های بی‌مایه و مالامال از فحش و ناسزا و افترا و دروغ، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

این رساله مختصر در نقـد کتـاب «وحـدت و شـفقت صـحابه و اهـل بیت بـا یکـدیگر» تـألیف آقـای شـیخ صالـح درویش، قاضـی دادگاه‌های عمومی قطیف، به نگارش درآمده و به تحلیل علمی مطالب آن کتاب پرداخته است.

امیـد است این اثر، چراغی فرا راه علاقمنـدان حقیقت باشـد و نویسـنده و مترجم آن کتاب را متنبّه ساخته، از دامن زدن به اختلافات بازدارد.

معاونت آموزش و پژوهش

بعثه مقام معظم رهبری

۲۶ /۷ /۱۳۸۵

ص: ۴

پیش گفتار

حمد و ستایش از آن خداوند بزرگی است که جهان و جهانیان را آفرید و هر موجودی را به شاهراه تکامل هدایت نمود و انسان را افزون بر هدایت‌های تکوینی، به وسیله پیامبران بزرگ و اوصیای بزرگوار آنان راهنمایی کرد.

درود بی‌پایان بر پیامبر بزرگ و عظیم‌الشأن، پیامبری که آیینش خاتم آیین‌ها، کتابش، خاتم کتاب‌های آسمانی و شریعتش پایان‌بخش تمام شریعت‌هاست.

درود بر خاندان رسالت، که یادگار گرانقدر پیامبر و هم سنگ قرآن‌اند، و پیامبر، مسلمانان را پیوسته بر تمسک به این دو سفارش کرده و هر نوع جدایی از آن دو را مایه گمراهی دانسته است. (۱)

درود خداوند بر آموزگار آسمانی، که از چهارده قرن قبل، از طریق وحی الهی همگان را به «توحید کلمه» فرا خواند و فرمود: واعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا (۲) تو گویی امّت متفرّق و چند گروه، به سان انسان فروافتاده در دل چاه است که باید برای نجاتش ریسمان و یا طنابی به درون چاه فرستاده شود تا با چنگ زدن بر آن، از مهلکه نجات یابد.

روشن است که امّت اسلامی امروز نیز مانند برخی زمان‌ها دچار تفرقه و دو دستگی است. از این رو، متفکران دلسوز علاقه‌مندند نوعی تقریب و نزدیکی میان مسلمانان پدید آورند. برای رسیدن به این هدف و آرمان، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. همه گروه‌ها در گروهی واحد ذوب شوند و عقیده و فرقه واحدی تشکیل دهند.

۲. سران گروه‌ها به مشترکات چنگ زنند و مسائل اختلاقی را به بحث و بررسی در مدارس و محافل علمی واگذار کنند و بدون پیش‌داوری، آن‌ها را به دست پژوهش بسپارند.

بدیهی است که تحقّق دیدگاه نخست عملی نیست. کسانی که با جوامع اسلامی آشنا هستند، می‌دانند که این کار آرزویی بیش نیست و دعوت به «تذویب» دعوت به محال است. در حالی که راه دوم، راهی عملی و رفتاری سنجیده است که از سال‌های پیش در مصر و ایران آغاز گردیده و از سال ۱۳۲۷ ه. ق، مرکزی در مصر با نام «دارالتقریب بین المذاهب الإسلامیهْ» تأسیس شده است. این گروه دل سوخته تقریب، اندیشه‌های والای خود را به وسیله مجله‌ای با نام «رسالهْ الإسلام» منتشر می‌ساختند که متأسفانه به علل سیاسی متوقف شد وپس از

ص: ۵

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بار دیگر مجله‌ای با عنوان «رسالهٔ التقریب» منتشر و دل‌باختگان تقریب مقالات ارزنده‌ای در رابطه با اهداف خود در آن می‌نویسند.

در این میان متأسفانه گروهی با دعوت به سلفی گری و تک روی تلاش می کنند به اختلافات مذهبی دامن بزنند، و از این طریق اختلافات را وسیع تر کرده و نوعی بدعت در دین پدید آورده‌اند!

در حالی که همگان باید به دنبال کتاب و سنت باشند، که سلف و خلف در برابر آن یکسان‌اند.

شاهکار شیخ صالح درویش

آقای شیخ صالح درویش قاضی دادگاه عمومی قطیف، تاکنون دو اثر با نام‌های:

۱. حول الصحبهٔ والصحابهٔ، ۲. تأمّلات فی نهج البلاغه.

منتشر کرده است که دو اثر یاد شده با عنوان‌های:

- حوار مع الشیخ صالح بن عبداللّٰه الدرویش حول الصحبهٔ والصحابهٔ

- حوار مع الشیخ صالح بن عبداللّٰه الدرویش حول تأملات فی نهج البلاغهٔ

به نقد کشیده شد و به دفتر ایشان ارسال گردید، امّا متأسفانه تاکنون پاسخی از ایشان نرسیده است.

وی اخیراً کتابچه دیگری به نام «وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت» منتشر کرده که و در حرمین شریفین میان زائران توزیع می‌شود. اصل کتاب به قلم آقای شیخ صالح درویش است و شخصی با نام عبداللّٰه حیدری آن را با ضمیمه مقدمه‌ای، به فارسی برگردانده است.

به حکم آیه مبارکه ادعُ إلی سَبیلِ رَبّک بالحِکْمَهِٔ والموعِظَهٔ الحَسَنَهٔ وجادِلْهُمْ بِالّتی هِیَ أَحسن لازم دیدم به توضیح عناوینی که در این کتاب آمده است بپردازم.

البته اگر نویسنده و مترجم نقد ما بر کتاب «حول الصحبهٔ والصحابهٔ» را با دقت می‌خواندند، بار دیگر به نشر و یا ترجمه این کتاب نمی‌پرداختند؛ زیرا مهم‌ترین نظریه‌های آنان، در آنجا به روشنی نقد شده است.

چکیده مطالب کتاب

ص: ۶

نویسنده پس از بیان مقدمه‌ای در فضایل اهل بیتعلیهم السَّلام و درجات صحابه و افتخار همنشینی با پیامبر، یادآور می‌شود که این دو گروه با هم کمال الفت و محبت را داشته‌اند، به دو دلیل:

۱. نامگذاری فرزندان اهل بیت به نام‌های خلفا.

۲. وجود ازدواج میان صحابه و اهل بیتعلیهم السَّلام.

و در ادامه نتیجه می گیرد که باید حقوق اهل بیت و صحابه (هر دو) رعایت شود.

آن گاه اختلاف شیعه و سنی را در یک مطلب خلاصه می کند و آن اظهار بیزاری از ظالمان (برخی صحابه) است که شیعه بدان تظاهر می کند و چون به دو دلیلِ گذشته، میان صحابه و اهل بیتعلیهم السَّلام کمال الفت و شفقت بوده، بنابراین برای اظهار بیزاری، علت و وجهی وجود ندارد.

نویسنده این کتاب در ظاهر می‌خواهد فقط مسأله اظهار بیزاری را نفی کند، ولی در حقیقت به دنبال نفی اصل تشیّع است؛ زیرا تصور می کند که پایه و اساس تشیع، بیزاری جستن از برخی صحابه است.

در نقد این مطلب، ابتدا محور اختلاف میان شیعه و سنی را به تبیین می کنیم تا روشن شود اختلاف ریشه اعتقادی و بنیادی دارد و بر پایه مطلبی به نام «اظهار برائت از برخی افراد» نیست.

در نقد این مطلب، ابتدا:

محور اختلاف دو گروه

این نوع بررسی (خلاصه کردنِ اختلاف در یک مسأله رفتاری) ناشی از عدم آگاهی از محور اختلاف میان مسلمانان است؛ زیرا اختلاف در بیزاری جستن از چند تن از صحابه (نه همه و نه اغلب آن‌ها) نیست تا این مشکل از طریقی که ارائه کرده‌اند حل شود، بلکه اختلاف بر سر یک مسأله اساسیِ کلامی و زیربنایی است و آن این است که مرجع سیاسی و علمی پس از رحلت پیامبر گرامیصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم کیست؟ آیا رسول اللَّه چنین مرجعی را معرفی کرده و دیده از جهان فرو بسته است، یا امت را به حال خود واگذاشته و در این مورد نه وحیی از

ص: ۷

خداوند فرود آمده و نه تدبیری از پیامبر صورت گرفته است؟

اکنون می‌پرسیم:

آیا وجود ازدواج میان اهل بیت و برخی از صحابه و یا نام گذاری برخی از فرزندان به نام برخی از خلفا، این مشکل را حل می کند؟

آیا این اختلاف عمیق با این دو مطلب برطرف می‌شود؟

اصولًا میان مدّعی و برهان و دلیل باید ارتباط منطقی وجود داشته باشد تا با تأمل در محتوای دلیل، مدعی ثابت شود.

شیعه معتقد است که رهبری امت پس از درگذشت پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، در حدیث غدیر و حدیث ثقلین و حدیث سفینه، معین گردیده و مسلمانان باید در اصول و فروع، پس از کتاب اللَّه و سنت صحیح پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، به آنان مراجعه نمایند، در حالی که اهل سنت ادعا می کنند که پیامبر در این مورد سکوت را برگزیده و امت اسلامی باید برای خود حاکم و فرمانفرمایی اختیار کنند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که کدام یک از این دو نظریه صحیح است؟ جناب شیخ صالح، به دو دلیل ادعای دوم را صحیح می‌داند:

۱. میان اهل بیت و برخی از صحابه، پیوند ازدواج انجام گرفته است.

۲. برخی از فرزندان اهل بیت به نام برخی از خلفا نام گذاری شده‌اند.

آیا چنین استدلالی درست است؟ و آیا رابطه منطقی میان آن دو وجود دارد؟

نام کتاب (وحدت و شفقت) حاکی از علاقه نویسنده و مترجم به تقریب میان دو فرقه است، امّا برای رسیدن به این هدف، شایسته بود به مشترکات زیادی که در میان دو گروه وجود دارد اشاره می کردند و مسائل اختلافی را به محافل علما می‌سپردند، نه این که با دو مسأله تاریخی بر یک مسأله کلامی استدلال نمایند. افزون بر این، در ادامه ثابت خواهیم کرد که این دو پدیده تاریخی- با فرض صحت- نشانه همدلی اهل بیت با خلفا نبوده و مظلومیت اهل بیت از جانب کسانی که از آن‌ها ابراز بیزاری می‌شود، از نظر تاریخی امری قطعی و غیر قابل انکار است.

ص: ۸

اکنون پس از این توضیحِ کلی درباره کتاب، به نقد مطالب آن می‌پردازیم.

قم- جعفر سبحانی

عامل تفرقه چیست؟

اشاره

مترجم، با الهام از کلمات جناب شیخ صالح، عامل تفرقه را اظهار بیزاری از برخی از صحابه می‌داند و آن گاه در نکوهش این عمل، به حدیثی از صحیح بخاری استدلال می‌کند که در حدیث قدسی آمده است: «مَنْ عادی لی وَلِیّاً فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَربِ»؛ (۱) «کسی که با یکی از دوستان من دشمنی کند، من با او اعلان جنگ می کنم.»

تحلیل

جناب مترجم، به ذکر عامل سطحیِ تفرقه پرداخته و از بیان عامل حقیقی سر برتافته است. علت اصلی تفرقه، بیزاری از برخی صحابه نیست، بلکه در پس این عامل سطحی، عوامل متعددی وجود دارد که این پدیده را به وجود آورده است و شایسته است به آن ریشه‌ها و علل واقعی بپردازیم.

اکنون برخی از علل تفرقه و دو دستگی میان مسلمانان را یادآور می‌شویم:

۱. جلوگیری از نگارش نامه پیامبر اعظم صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم

بخاری در صحیح خود، در شش مورد نقل می‌کند که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در آخرین روزهای زندگی خود، در حالی که در بستر بیماری آرمیده بود فرمود: قلم و دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که تا ابد گمراه نشوید، درخواست پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم با مخالفت برخی و موافقت برخی دیگر روبه رو شد. وقتی حاضرانِ در مجلس به نزاع و جدال پرداختند، پیامبر به همگان امر کرد که مجلس را ترک کنند و فرمود: شایسته نیست در محضر پیامبر به نزاع و جدال بپردازید. متن حدیث بدین شرح است:

«لما اشتدّ بالنبیّ- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- وجَعُهُ، قال: ائتُونی بِکِتاب أکْتُبُ لَکُمْ کِتاباً لا تِضِلُّوا بَعْدَهُ. قال عُمَرُ: إنَّ النَّبیّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنا کِتابُ اللَّهِ حَسْبُنا، وَاخْتَلَفُوا وَکَثُر اللغْطُ، قال: قُوموا عَنّی وَلا یَنْبَغی عِنْدی التَّنازُع، قال ابن عباس: إنَّ الرَزِیَّةَ کُلُّ الرزیّهٔ ما حالَ بَیْنَ رَسُول اللَّه

ص: ۹

وَبَیْن کِتابِهِ». (۱)

«آنگـاه که بیمـاری پیامبرصـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم شـدت گرفت، فرمود: کاغـذی بیاوریـد تـا چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید.

عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده و کتاب خدا نزد ما است و برای ما کافی است.

در این هنگام حاضـران در مجلس در امتثال امر پیامبر اختلاف کردنـد (برخی گفتنـد بیاورید، برخی دیگر مانع شدند) و سـر و صدا زیاد شد، پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود:

برخیزید و مجلس را ترک کنید، شایسته نیست در حضور من به نزاع بپردازید.

ابن عباس می‌گوید: مصیبت بزرگ آنگاه دامن مسلمانان را گرفت که پیامبر را از نگاشتن نامه بازداشتند».

اکنـون بایـد دیـد ریشـه اختلاـف کجـاست؟ اگر همـان یـک نفر و چنـد نفر بـا نوشـتن نـامه‌ای که مـایه هـدایت امت بـود مخـالفت نمی‌کردند، دو دستگی در میان مسلمانان رخ نمی‌داد.

شایسـته بود نویسـنده علاقه‌مند به تقریب، به جای آن عامل سـطحی، بر روی این عامل واقعی تکیه کند و به سان ابن عباس به خاطر جلوگیری از نگـارش نامه اظهار تأسف نمایـد و کسانی را که در بستر بیماری مایه آزار و اذیت پیامبرصـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم را فراهم آوردند، نکوهش کند؛ زیرا قرآن مجید درباره کسانی که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم را آزرده کنند چنین می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا والآخِرَهِْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً. (۱)

«آنـان که خـدا و رسولش را آزار می‌دهنـد، خـدا از آن‌هـا در دو جهـان بیزار بوده و برای آنـان عـذاب خوارکننـده‌ای آماده ساخته است.»

۲. خلیفه‌تراشی بدون حضور اهل بیتعلیهم السَّلام

زمـانی هنوز پیکر پاک پیامبر خداصـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم بر روی زمین بود و علیعلیه السَّلام و خانـدان بنی هاشم مشـغول تجهیز جنازه بودنـد، گروهی از انصار در سـقیفه بنی‌ساعده تشـکیل جلسه دادند تا زمام رهبری مسـلمانان را به دست گیرند. وقتی ابوبکر و عمر از چنین نشستی آگاه شدند، بی آن که دیگران را از جریان آگاه سازند، از جمعیت حاضر برای تجهیز

ص: ۱۰

پیامبر جدا شدند و همراه ابوعبیده جراح، به سقیفه بنی‌ساعده رفتند و پس از مدتی کشمکش و اختلاف، رییس قبیله اوس، برای عقب راندن قبیله خزرج- که نزدیک بود جریان به نفع آن تمام شود- بی‌درنگ با ابوبکر بیعت کرد و همین سبب شد که هر دو نفر به همراه جمعی که با او بیعت کرده بودند، جلسه سقیفه را ترک کنند و در راه خود به مسجد، از مردم برای ابوبکر بیعت بگیرند.

آیا صحیح بود که در غیاب اهل‌بیت، و در رأس آنان امیرمؤمنان علیعلیه السَّلام و خاندان بنی‌هاشم، با سیاست بازی تعیین خلیفه کنند و از این طریق سنگ بنای تفرقه را در میان مسلمانان پی‌ریزی نمایند؟

راه صحیح و منطقی این بود که در آن مجلس، همگان را به شورایی دعوت کنند که در آن سران صحابه؛ و پیشاپیش آنان اهل بیت پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم حاضر شوند تا تکلیف خلافت را معین کنند، در حالی که آنان با فرصت طلبی و غافلگیری، به بیعت گروهی اکتفا کردند و بعداً با وعده و وعید از بقیه بیعت گرفتند و آنچه فراموش شد، اهل بیت پیامبر و در رأس آنان علیعلیه السَّلام بود که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در مناسبت‌های متعددی- که آخرین آن‌ها غدیر خم و در بازگشت از حجهٔ الاسلام بود- وی را برای خلافت و امامت به امّت معرفی کرد.

این‌ها مطالبی است که تاریخ، قطعیت آن را تأیید کرده و نیازی به ذکر مدارک نیست. با این وجود، مدارک آن را در پاورقی یادآور می‌شویم. (۱)

نویسنده علل اختلاف و پدید آورندگان آن را نادیده گرفته و به یک مسأله فرعی، یعنی بیزاری از چند تن از صحابه که نادرستی رفتار آنان ثابت شده، پرداخته است. حال آن که اصولًا بیزاری از صحابه در کار نیست؛ زیرا یاران پیامبر از احترام خاصی برخوردارند، بلکه دایره اظهار بیزاری منحصر به معدود افرادی است که از عدد انگشتان تجاوز نمی‌کنند.

حدیثی که به آن استدلال شده، درباره «ولیّ» سخن می‌گوید و درباره آن جای گفتگو نیست، ولی آیا کسانی که مایه آزار پیامبر را فراهم آوردند- تا آنجا که همسران پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم از حرکت این گروه به اعتراض درآمدند- از اولیای خدا هستند تا مشمول این حدیث باشند؟

ص: ۱۱

۳. محروم ساختن فاطمه علیها السَّلام از ارث

اختلاف و دو دستگی از روزی آغاز شد که تنها یادگار پیامبر، فاطمه زهراعلیها السَّلام، از حق مسلّم خود محروم گردید؛ محرومیتی که در میان هیچ ملتی سابقه نـدارد و آن، محرومیت دختر از ارث پدر بود! گویی همه فرزندان حق دارند از پدران خود ارث ببرند، جز دخت گرامی پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که باید از این حق طبیعی محروم شود!

بخاری، در کتاب «مغازی» به سندی از عایشه چنین نقل می کند:

«فاطمه دخت پیامبر، کسی را نزد ابو بکر فرستاد تا سه چیز را برگرداند: الف) میراث او از رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم. ب) فدک. ج) آنچه از خمس غنایم خیبر مانده بود.

ابوبکر در پاسخ گفت: از پیامبر شـنیده است که فرمود: «لا نُوَرثُ، ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ»؛ «ما ارث نمی گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند، صـدقه است و زنـدگی آل محمـد از همین مـال تأمین می‌شود»، تا آنجا که می گویـد: فاطمه از موضع گیری منفی ابوبکر خشـمگین شد. او را ترک کرد و دیگر با او سخن نگفت و پس از پیامبر شش ماه زنده بود.» (۱)

وقتی فاطمهعلیها السَّلام دنیا را وداع گفت، همسرش علیعلیه السَّلام، او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از درگذشت او آگاه نساخت و تا فاطمهعلیها السَّلام زنده بود، علیعلیه السَّلام با ابوبکر بیعت نکرد. (۱)

۴. هتک حرمت خانه وحی

گروهی از مهاجران در خانه زهراعلیها السَّلام متحصن شده و خواهان خلافت علیعلیه السَّلام بودند. خلیفه وقت تصـمیم گرفت به هر نحو ممکن، اجتماع آنان را به هم زند و از آنان به اجبار بیعت بگیرد.

محدثان و تاریخ نگاران در بیان واقعه هتک حرمت حضـرت زهراعلیها السَّلام دو راه را پیش گرفته‌اند: گروهی فقط تصمیم خلافت را به هتـک حرمت نقل کرده و از عملی شـدن آن چیزی نگفته‌انـد، ماننـد بلاذری در انساب الأشـراف و طبری در تاریـخ. امّا گروه دیگر، به عملی شدن آن تهدید نیز اشاره کرده‌اند.

آنچه هر دو مورخ نقل کرده‌اند، بدین شرح است:

ص: ۱۲

بَلاذُری و تهدید خانه فاطمهعلیها السَّلام

احمـد بن یحیی، جابر بغـدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسـنده معروف و صـاحب تاریـخ بزرگ، رویـداد تاریخی پیش گفته را در کتاب «انساب الاشراف» این گونه نقل می‌کند:

«إنّ أَبابَکْرَ أَرْسَلَ إِلی عَلیّ یُریدُ الْبَیْعَهَ فَلَمْ یُبایع، فَجاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِیلَهٌ، فَتَلقته فاطِمَهُ عَلَی الْباب.

فَقالَتْ فاطِمَهُ: یابْنَ الْخَطاب، أَتُراک مُحَرقاً عَلیَّ بابِی؟ قَالَ: نَعَمْ، وَذلِکَ أَقوی فِیما جاءَ بِهِ أَبُوک ...». (۱)

«ابوبکر به دنبال علی علیه السَّلام فرستاد تا از او بیعت بگیرد، امّا علی علیه السَّلام از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه روبرو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب، آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: آری، این، بهترین کار، است، برای آنچه پدرت آورده است!»

طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت، در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت خانه وحی را چنین بیان می‌کند:

«أَتَی عُمَرُ بْنُ الْخَطّاب مَنْزِلَ عَلیّ وَفِیهِ طَلْحَهُ وَالزُّبَیْرُ وَرِجالٌ مِنَ الْمُهاجِرینَ، فَقَالَ وَاللَّهِ لأُحْرِقَنَّ عَلَیْکُمْ أَوْ لَتَخْرُجُنَّ إِلَی الْبَیْعَهِ، فَخَرَجَ عَلَیْهِ الزُّبَیرُ مُصلِتاً بِالسَّیْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّیْفُ مِنْ یَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَیْهِ فَأَخَذُوه». (۱)

«عمر بن خطـاب به در خـانه علی آمـد، در حـالی که طلحه و زبیر و گروهی از مهـاجران در آنجا گرد آمـده بودنـد. وی رو به آنان کرده، گفت: به خـدا سوگنـد، خانه را به آتش می‌کشم، مگر این که برای بیعت بیرون بیاییـد! زبیر از خانه بیرون آمـد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این هنگام دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دستش گرفتند.»

این دو مورخ، تنها به نقل تهدیـد اکتفا کرده‌انـد، ولی برخی به عملی شدن آن تصـریح نموده‌اند. برای نمونه، طبرانی در معجم خود می‌نویسد: عبدالرحمان بن عوف در آخرین

ص: ۱۳

لحظات زندگی ابوبکر بر او وارد شد. ابوبکر به وی گفت: ای کاش سه کار را انجام نداده بودم:

«فَأمّا الثَّلاثُ الّذی وَدَدْتُ أَنّی لَمْ أَفْعلَهُنَّ، ... فَوَدَدْتُ أَنّی لَمْ أَکُنْ کَشَفْتُ بَیْتَ فاطِمَهْ وَترکتُهُ». (۱)

«امّـا آن سه چیز که آرزو می‌کنم کـاش انجـام نـداده بودم؛ ... و یکی خـانه فـاطمه است که ای کاش هتک حرمت نمی‌کردم و رها می‌کردم.»

سخنان طلایی

مترجم در بخشی از کتاب با عنوان «سخنان طلایی»، دو مطلب از حضرت علیعلیه السَّلام نقل می‌کند:

۱. به من خبر رسـیده است که گروهی مرا برتر از ابوبکر و عمر می‌داننـد. اگر کسـی چنین ادعایی کنـد، دروغگو است و بایـد حـدا افترا بر او جاری گردد!

۲. کسی را نبینم که مرا بر ابوبکر و عمر برتری می‌بخشد، مگر این که بر او حد افترا جاری می‌کنم!

نظر مترجم را به نکات زیر جلب می‌کنم: (۱)

الف) این مطلب از کتاب «المُحلَّی» ابن حزم ظاهری نقل شـده که آلوسـی، مفسّر معروف در حق او می‌گویـد: «الضالّ المضلّ» (۱)؛ «گمراه و گمراه کننـده است» و ابن حجر در لسـان المیزان، دربـاره او می‌نویسـد: «فتمالأ فقهاءُ مصرِهِ وأجمَعُوا علی تضـلیله ...» (۲)؛ «دانشمندان معاصر وی، بر ضد او قیام و بر گمراهی او اتفاق کرده‌اند ....»

آیا بر نقل چنین فردی می‌توان استناد کرد؟

ب) ابن حزم کسی است که می‌گوید:

«انّ عبد الرّحمن بن مُلجم لم یَقْتُل علیاً إلّا متاوّلًا مُجتهداً مُقدِّراً انّه علی صَواب وفی ذلک یَقُولُ عِمران بن حطان شاعرُ الصفریهٔ:

یا ضربهٔ من تقی ما أراد بها

إلّا لیبلغ عَن ذی العرش رضواناً» (۳)

ص: ۱۴

«عبدالرحمان بن ملجم علی را نکشت، مگر این که پیشتر در این مورد اجتهاد کرد و کشتن او را کار درست برشمرد؛ چنان که عمران بن حطان، شاعر گروه صفریه از خوارج، در مدح ابن ملجم این گونه سروده است:

به یاد ضربت آن فرد پرهیزگاری که غرضی جز اخذ پاداش از صاحب عرش در آن نبود ...»

آیا شایسته است جناب مترجم که ادعای محبت و دوستی با اهل بیت دارد، بر کتاب چنین فردی که در باطن ناصبی است، اعتماد کند؟!

ج) استاد جناب عالی، شیخ صالح، در همین کتاب که شما آن را به فارسی برگردانده‌اید، اصرار می‌ورزد که نباید به نقل ناقلان، قبل از بررسی سند اعتماد جست. آیا سند هر دو گفتار را در آن کتاب بررسی کرده‌اید و می‌دانید که برخی از راویان مجهول و ناشناخته هستند و برخی دیگر که شناخته شده‌اند، قابل اعتماد نمی‌باشند؟ مانند:

حجاج بن دینار؛ که برخی وی را توثیق کرده‌اند، لیکن ابوحاتم، رجالی معروف می‌نویسد: لا یُحتجّ؛ به سخن او نمی‌توان اعتماد کرد.

شهاب بن حراش؛ ابن حِبّان در مورد وی گوید: به خاطر اشتباهات فراوانش نمی‌توان بر نقل او اعتماد کرد.

ابومعشر؛ نسائی، دارقطنی و ابن المدینی او را ضعیف دانسته‌اند. بخاری می گوید: و منکر الحدیث است. (۱)

آیا شایسته است گفتار بی اساس و بی‌اعتبار عده‌ای را «سخنان طلایی» بنامیم؟!

۲

یک نقطه مشترک

نویسنده کتاب، فصلی را به عنوان مقدمه با عنوان «یک نقطه مشترک» آورده و در آن، از پیامبر بزرگوار اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم تجلیل کرده است که در آن جای هیچ نوع گفتگو نیست، ولی گویا تجلیل از پیامبر، مقدمه نقل مطلبی از دو عالم بزرگوار شیعه، یکی مرحوم کلینی در کافی (۱) و دیگری علامه مجلسی در بحار (۲) است.

ص: ۱۵

ایشان مدعی شده‌اند که این دو عالم، در کتب مذکور مدعی شده‌اند که امامان شیعهعلیهم السَّلام در علم و دانش برتر از پیامبر خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم هستند.

تحلیل

سبحان اللَّه! هرگز فکر نمی‌کردم که دوست اهل قلم ما گرفتار چنین لغزشی شود! اکنون هر دو کتاب را از نظر می‌گذارنیم:

۱. کافی

مرحوم کلینی بابی با این عنوان آورده است: «أنّ الأئمـةعلیهم السَّلام عِنْدَهم جمیع الکتب التی نزلت من عند اللَّه وأنَّهم یَعرِفونها علی اختلاف ألسنتها» (۱)؛ «صحیح تمام کتاب‌هایی که از جانب خدا نازل شده، نزد ائمه هست و آن‌ها را با آن زبان‌هایی که نازل شده، می‌دانند.»

آنگاه از امام هفتم موسی بن جعفرعلیه السَّلام و دیگر ائمهعلیهم السَّلام نقل می‌کند که از انجیل و تورات آگاه بودند.

از آغاز مطالب این باب تا آخر آن، کوچک‌ترین اشاره‌ای به برابری علم امامان با پیامبر اسلامصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نشده است، چه رسد به این که- نعوذ باللَّه- مسأله برتری امامان بر پیامبر مطرح شود؛ زیرا ما معتقدیم پیامبر گرامی صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم هم از تمام این کتاب‌ها آگاه بود و خدا او را آگاه کرده است. آگاهی ائمه دلیل بر ناآگاهی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نیست و علوم امامان شیعه، پرتوی از علوم پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است و بارها تصریح کرده‌اند که ما آنچه در سنت پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم آمده را بازگو می‌کنیم. و حتی در روایت نخست، امام موسی بن جعفرعلیه السَّلام تصریح می‌کند که آگاهی ما از این کتاب‌ها، به خاطر این است که از ذرّیه پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم هستیم و این علوم از پدرانمان و از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به ما ارث رسیده است.

۲. بحارالأنوار

علامه مجلسی در بحارالأنوار، در صفحه‌ای که مؤلف به آن اشاره کرده، روایاتی نقل می‌کند که باید در اصول و فروع به ائمه اهل بیتعلیهم السَّلام مراجعه کرد. از امام صادقعلیه السَّلام نقل می‌کند که فرمود: «إعْرِفُوا منازلَ شیعتِنا بقَدْرِ ما یُحسِنون من روایاتهم عنّا» (۱)؛ «منزلت شیعه ما را به اندازه حدیثی که از ما فرا گرفته‌اند، بشناسید.»

ص: ۱۶

در آن صفحه و در صفحات پیش و پس از آن، سخنی درباره موضوع علم پیامبر و امامان به میان نیامده است، تا مسأله برابری میان علم آنان مطرح شود. در احادیث یاد شده در بحار نیز مجموع روایات حاکی از آن است که ائمه اهل بیتعلیهم السَّلام اصرار می‌کردند که معارف و احکام را از ما بگیرید نه از دیگران؛ زیرا مجموع دانش‌های ما مأخوذ از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است، در حالی که برخی از افراد، نسبت به آنچه خدا در کتاب و پیامبر در سنت گفته است، خیانت کرده‌اند، این کجا و مقایسه علم ائمه با پیامبر و برتری اولی بر دومی کجا؟ علت لغزش این است که جناب شیخ صالح به خاطر پرداختن به امور قضایی، فرصت مراجعه به منابع را ندارد و در این مورد، به نوشته‌های بی‌مایه دشمنان شیعه اعتماد کرده است.

عقاید علمای شیعه در علم امامان

شیخ مفید عقیده علمای شیعه درباره برتری ائمه بر پیامبران را چنین نقل می‌کند:

۱. گروهی معتقدند که امامان، بر تمام پیامبران جز پیامبر اسلام صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم برتری دارند.

۲. گروه دیگری بر این باورند که آنان، از تمام پیامبران جز پیامبران اولوا العزم برترند.

۳. گروه سوم می‌گویند: پیامبران بر ائمه ما برتری دارند.

آنگاه خود او می‌گوید: من در این مسأله متوقفم. (۱)

آیا بدون آگاهی، چنین افترا و نسبت ناروایی را به شیعه روا داشتن، جایز است؟!

اظهار بیزاری از پاک‌ترین بندگان خدا

امیرمؤمنان علیعلیه السَّلام بعد از پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، از پاک‌ترین انسان‌ها است، به گواه آن که پیامبر او را به منزله جان خود تلقی کرد و به میدان مباهله برد و کلمه «أنفسنا» در آیه «مباهله» (۱) ناظر به ایشان است، چنین انسانی که از جانب مهاجرین و انصار برای رهبری برگزیده شد، خشم معاویه را برانگیخت و با تحریک و تشویق طلحه و زبیر برای قبضه کردن زمام خلافت، جنگ جمل و سپس جنگ صفین شعله‌ور گردید، حتی معاویه به این هم اکتفا نکرد، بلکه طی بخشنامه‌ای دستور داد شخصیت والایی مانند علی در منابر نماز جمعه مورد لعن قرار گیرد.

ص: ۱۷

مسلم در صحیح خود می‌نویسد: معاویه با سعد وقاص درباره علیعلیه السَّلام سخن گفت و از این که سعد، علی را لعن نمی‌کند، در شگفت ماند. سعد در پاسخ گفت: علی بن ابی طالب دارای سه فضیلت است که اگر من یکی از آنها را داشتم آن را با شتران سرخ مو عوض نمی‌کردم:

۱. پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به هنگام حرکت به سوی تبوک گفت: علی‌جان! راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون به موسی باشی، جز این که پس

از من نبی و پیامبری نیست؟

۲. در روز خیبر که ابرهای یأس و نومیدی بر لشکر اسلام سایه افکنده بود و فرماندهان یکی پس از دیگری با شکست باز می‌گشتند، پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول او را دوست می‌دارند، و او نیز خدا و رسول را دوست می‌دارد. از میدان نبرد برنمی‌گردد مگر این که قلعه خیبر را فتح می‌کند. هر کسی به این امید بود که پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم پرچم را به دست او بدهد. ناگهان پیامبر، علی را فرا خواند و او که دچار درد چشم بود، با کرامت پیامبر بهبودی یافت و پرچم را به دست گرفت و خیبر را فتح کرد.

۳. علی در روز مباهله همراه پیامبر وارد میدان شدند.

جناب معاویه! با این سه فضیلت، چگونه علی را لعن کنم؟! (۱)

آیا فردی که ولیّ خدا را تا این حد دشمن بدارد و لعن او را بر منابر نماز جمعه جزو عبادات بشمارد، می‌تواند مرد الهی باشد؟ متأسفانه شما در خطبه‌های نماز جمعه از چنین فردی به «سیدنا معاویه!» تعبیر می‌کنید.

من در این جا سخن پیرامون علل و ریشه‌های اختلاف را کوتاه می‌سازم، که علل و ریشه‌ها بیش از این است. اکنون مطالب فصل دیگری از کتاب را نقد و بررسی می‌کنیم.

فضایل اهل بیت علیهم السَّلام

مؤلف محترم، جناب آقای شیخ صالح، تحت این عنوان چنین می‌نویسد: آری منزلت

ص: ۱۸

اهل بیت بسیار والا و فضایل آنان بی‌شمار است که در آیات و روایات زیادی بیان گردیده و به تواتر رسیده است؛ اعم از این که حضرتش را دیده و با ایشان هم صحبت شده، یا این که ندیده و (به شرط ایمان و تقوا) از آن ذریه طاهره بوده باشد.

اهل بیت دوگونه فضیلت دارند: ۱. فضایلی که مخصوص آنان است ۲. فضایلی که درباره عموم صحابه- رضوان اللّه علیهم- آمده است. قطعاً آن عده از اهل بیت که افتخار صحبت رسول اللّه را داشته باشند، اوّلین کسانی خواهند بود که این فضایل شامل حالشان می‌شود.

آن‌گاه نویسنده به بیان درجات صحابه پرداخته، می‌نویسد: درجات آن‌ها متفاوت است، بعضی مهاجر و بعضی از انصار هستند، بعضی قبل از فتح مکه ایمان آورده و بعضی بعد از آن، امّا از سوی خداوند به همه آنان وعده بهشت داده شده است، سپس با این آیه بر عظمت آنان استدلال می‌کند:

وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالأَنْصارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الأَنْهارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. (۱)

«پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها نیز خشنود گشت و آنها (نیز) از او خشنود شدند، و باغ ۳ هایی برای آنان فراهم ساخت، که نهرها از زیر درختانش جاری است. جاودانه در آن خواهند ماند، و این است پیروزی بزرگ.»

تحلیل

در این جا نکاتی شایسته یادآوری است:

۱. از عبارت ایشان چنین برداشت می‌شود که وی برای واژه «اهل بیت» معنای وسیعی قائل شده که گویا- به شرط ایمان و تقوا- تمامی ذریّه رسول خدا را می‌گیرد، ولی به شرط ایمان و تقوا و در نتیجه همه سادات جزو اهل بیت می‌باشند.

در عین این که فرزندان زهرا به خاطر انتساب به خاندان وحی، از احترامی خاص برخوردارند، ولی تردیدی نیست که واژه «اهل بیت» در آیه مبارکه إِنّما یُرِیدُ اللَّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجس أَهلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرکُمْ تَطْهِیراً: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد»، از آن گروه خاصی است که پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و

ص: ۱۹

آله و سلَّم آنان را به شیوه‌های خاصی بیان کرده است و هرگز شامل همسران پیامبر یا تمامی ذرّیه حضرت رسول نیست.

روایات متضافر بلکه متواتر از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نشان می‌دهد که این آیه، جز خود پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و ساکنان خانه فاطمه، احدی را شامل نمی‌شود و این روایات را گروهی از صحابه از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نقل کرده‌اند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: ۱. ابوسعید خدری ۲. انس بن مالک ۳. ابواسحاق ۴. واثلهٔ بن اسقع ۵.

ابوهریره ۶. ابوالحمراء ۷. سعد بن أبی وقاص ۸. عایشه ۹. ام سلمه ۱۰. ابن عباس.

مضمون احادیث حاکی از آن است که پیامبر گرامیصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم برای شناساندن اهل بیت، دو کار معین انجام داده است که هرکدام در نوع خود قابل توجه است:

۱. کسا و عبا و یا قطیفه‌ای بر سر پنج تن افکند و امّ سلمه را که قصد ورود به زیر کسا را داشت، از این کار بازداشت و این جمله را گفت: «خدایا، اینان اهل بیت من می‌باشند.

پروردگارا، پلیدی را از آنان دور ساز!».

۲. به مدت هشت ماه و یا بیشتر، هنگام رفتن به مسجد، برای گزاردن نماز صبح، به در خانه زهرا می‌رفت و آنان را برای نماز دعوت می‌کرد و آیه مذکور را تلاوت می‌فرمود.

بنابر این، پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم با این دو عمل، مصادیق آیه را به روشنی تعیین کرده است. اکنون به صورت فشرده به ترجمه و نقل برخی از احادیث می‌پردازیم:

۱. ابو سعید خدری می‌گوید:

قالَ رَسُوُل اللَّهِ صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم: «نُزِّلَتْ هذِهِ الآیَةُ فِیَّ وَفی عَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَیْنٍ».

رسول اللَّهصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: «این آیه درباره من و علی و فاطمه و حسن وحسین فرود آمده است».

۲. امّ سلمه می‌گوید: این آیه در خانه من نازل شد. همان روز زهرا علیها السَّلامغذایی به حضور پیامبر آورد، پیامبر فرمود: برو پسر عمویت علی و دو فرزندت را بیاور. زهرا در حالی که دست فرزندان خود را گرفته بود و علی نیز پشت سر اوحرکت می‌کرد، وارد محضر پیامبر

ص: ۲۰

خداصلّی اللَّه علیه و آله و سلَّم شدند.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلَّم حسنینعلیمها السَّلام را در آغوش گرفت و علیعلیه السَّلام در سمت راست پیامبر و دخت او در سمت چپش نشستند و هر پنج نفر مشغول خوردن غذایی شدند که فاطمه دختر گرامی پیامبر آماده کرده و به حضور آن حضرت آورده بود. ناگهان فرشته وحی نازل شد و آیه تطهیر را فرود آورد. در این هنگام پیامبر کسایی را که شب‌ها آن را به روی خود می‌کشید، برداشت و همه را زیر آن کسا قرار داد و دست خود را از زیر کسا بیرون آورد و رو به آسمان گرفت و سه بار فرمود:

«اللّهُمَّ إنَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَیْتی وَخاصَّتی فَاذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً».

من با شنیدن این جمله، خواستم زیر کِسا درآیم و مشمول چنین فضیلتی شوم، از این جهت گوشه کسا را بالا زدم تا به آنان ملحق شوم، پیامبر آن را از دست من کشید. گفتم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت تو نیستم؟! پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم- بدون این که یکی از دو طرف قضیه را تصدیق کند- فرمود:

«إنّکِ علی خَیْرٍ إنَّکِ مِنْ أَزْواجِ النَّبِیّ». (۱)

«تو زن نیکی هستی و از همسران پیامبری».

بنابراین، نباید مفهوم اهل بیت را که خود پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم آن را محدود کرده است، به صورت گسترده تفسیر کرد. بنابراین، اطلاق واژه اهل بیت به غیر این پنج نفر، کاملًا بی‌مورد است.

بررسی استدلال بر مقامات صحابه

شگفت اینجاست که ایشان این فصل را با نام «فضائل اهل بیت» آورده، لیکن متأسفانه حتی یک روایت هم در فضیلت آن‌ها نقل نکرده است. در مقابل، در همین فصل برای مقامات همه صحابه، به این آیه استدلال کرده است:

وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالأَنْصارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الأَنْهارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. (۱)

از نظر ایشان این آیه در شأن همه صحابه وارد شده و به همه آن‌ها وعده بهشت داده

ص: ۲۱

شده و مورد خشنودی خدا قرار گرفته‌اند، البته با اختلاف درجات.

مؤلف محترم می‌خواهد با آیه وَالسَّابِقُونَ الأَوّلون ... بر طهارت و پاکی و بهشتی بودن همه صحابه استدلال کند، در حالی که هرگز این آیه مدعای او را ثابت نمی‌کند، خواه همه صحابه بهشتی باشند یا نه؛ زیرا:

اوّلًا: آیه همه مهاجران و انصار را ستایش نمی‌کند، بلکه در صدد ستودن گروهی از آنان، به نام وَالسَّابِقُونَ الأَوّلون است. به گواه این که «مِنْ» در «مِنَ المُهاجِرین» «تبعیضیه» است و معنی آیه این است: پیشگامان نخستین از مهاجر و انصار، نه همه مهاجر و انصار. بنابراین، به پیشگامان نوید بهشت داده شده، نه همگان.

ثانیاً: جمله بعدی، وعده بهشت را به گروهی می‌دهد که از پیشگامان به نیکی پیروی کرده باشند نه مطلقاً، چنان که می‌فرماید: وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ حال اگر دلیل قاطعی ثابت کرد که از گروه دوم برخی از پیشنیان به نیکی پیروی نکرده‌اند، هرگز این آیه با آن منافاتی نخواهد داشت.

نتیجه می‌گیریم به دو گروه وعده بهشت داده شده است:

الف. پیشگامان از مهاجرین و انصار، نه همه مهاجرین و انصار.

ب. گروهی که از آن‌ها به نیکی پیروی کرده باشند.

ولی گروهی که در پیروی، راه نیک را در پیش نگرفته‌اند، آیه شامل حال آن‌ها نمی‌شود.

چگونه ممکن است حضرتش با این آیه به همگان جواز ورود به بهشت داده باشد؟

اکنون به آیاتی می‌پردازیم که ثابت می‌کند برخی از گروه دوم، از السابقون الأوّلون به نیکی پیروی نکرده‌اند.

۱. خداوند ولید بن عقبه را فاسق خوانده و می‌فرماید: إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا (۱)؛ «هرگاه فاسقی خبری آورد درباره آن بررسی و تحقیق کنید». گروهی از مفسران می‌گویند مراد از این فاسق، ولید است.

۲. پیامبر گرامی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خطبه نماز جمعه می‌خواند که ناگاه طبل

ص: ۲۲

کاروان بازرگانی که از شام وارد مدینه شده بود، به صدا درآمد، بیشتر کسانی که پای سخنرانی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حاضر بودند، محل را ترک کردند، چنان که آیه شریفه به آن اشاره می کند:

وَإِذا رَأَوا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَتَرَكُوكَ قَائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقينَ. (۲)

«هنگامی که آن‌ها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند. بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است، و خداوند بهترین روزی دهندگان است.»

بخاری (۲) و مسلم (۳) در صحیح خود نقل می کنند که پیامبر در حال خواندن خطبه بود که کاروان تجارتی (دحیهٔبن خلیفه) با صدای طبل وارد مدینه شد. اغلب نمازگزاران، محل نماز جمعه را ترک کردند و فقط دوازده نفر از آنان باقی ماندند.

آیا گروهی که بر پیامبر چنین بی‌حرمتی روا بدارند، مصداق وَالَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحسان می‌باشند؟

۳. یکی از صحابه در جنگ بدر دچار خیانت شد و این آیه درباره او نازل گردید:

وَما كانَ لِنَبِيّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ. (۱)

«ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده با خود (به صحنه محشر) می‌آورد، سپس به هر کس آنچه فراهم کرده و (انجام داده) است به طور کامل داده می‌شود، و به آنها ستم نخواهد شد.»

گویا حوله سرخ فامی در روز بدر گم شد. برخی گفتند شاید پیامبر آن را برداشته، خدا در این مورد آیه فوق را نازل فرمود و پیامبر را از خیانت به امانت تنزیه نمود، آن گاه معلوم شد برخی از یاران او این حوله را از سر عناد و دشمنی برداشته‌اند. (۱)

آیه حاکی از ادب و ایمان سست این گروه به پیامبر است که حتی او را نعوذ باللّه به خیانت متهم می کنند! سپس معلوم می‌شود بعضی از بدری‌ها که در شمار همین «السابقون

ص: ۲۳

الأوّلون» بوده‌اند، در طول زندگی دچار انحرافاتی شده‌اند.

در پایان یادآور می‌شود هر نوع ستایش درباره هر گروهی، به معنی چراغ سبز در باقیمانده زندگی نیست، که هر چه دلشان بخواهد انجام دهند، بلکه یک وعده است و حکم مقتضی را دارد، که ممکن است با اعمال ناشایست، اثرش از بین برود، و وعده در صورتی قطعی می‌شود که شخص تا آخر عمر با پاکی زندگی کند و اگر در سراشیبی عمر دچار خلاف شد، این آیات شامل حال او نمی‌شود.

چه بسا کسانی بوده‌اند که در آغاز عمر به آنها آیات الهی عطا شد، ولی در پایان، پیرو شیطان شدند چنان که می‌فرماید:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَيْناهُ آياتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الغَاوِينَ. (۱)

«و بر آن‌ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد».

حتی خدا به همین گروهی که وعده بهشت داده، هشدار می‌دهد که اهانت به پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم سبب حبط اعمال آن‌ها می‌شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوتِ النَّبِیّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَولِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ. (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید».

بنابراین هرگاه یکی از این پیشتازان در اسلام یا آنان که در پی ایشان آمده‌اند، نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جسارتی کنند، اعمال پیشین آنان حبط شده و آن وعده الهی به خاطر این عمل زشت، منتفی می‌گردد.

چه نیکو می‌گوید پیامبر گرامیصلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «وانّما الأعمال بالخواتیم». (۱) «ارزش اعمال انسان، به پایان کار اوست».

یعنی انسان نباید به اعمال نیک خود در بخشی از عمر مغرور شود، بلکه باید تا پایان عمر، طهارت و پاکی را حفظ کند.

ص: ۲۴

پیام وحدت

جناب شیخ صالح با آوردن مطلبی تحت عنوان «پیام وحدت» از پراکندگی و دو دستگی امت اظهار تأسف کرده و یادآور می‌شود که اختلاف به سان سرطان کشنده‌ای به جان امّت اسلامی افتاده است. سپس می گوید: باید از گذشتگان درس بگیریم. اهل بیت پیامبر با دیگر صحابه با توجه به جنگ‌هایی که در میان آنان در گرفت، باز هم با یکدیگر رحیم و مهربان بودند و این حقیقت انکار ناپذیر است. سپس تحت عنوان «پیام وحدت» تأسف خود را از گروهی که وقت گرانبهای خود را در مسائل تاریخی صرف می کنند ابراز نموده و می‌افزاید: نتیجه این عمل جز گسترده کردن دامنه اختلاف و تفرقه و عمیق کردن دشمنی میان مسلمانان چیز دیگری نیست.

تحلیل

آنچه نویسنده محترم در بخش نخست آورده، قابل توجه است. شکی نیست که از این اختلاف جز دشمنان اسلام کسی سود نمی‌برد، ولی باید دید چه کسانی بر اختلاف دامن می‌زنند؟

حضرت عالی در کشور سعودی زندگی می کنید و دارای مقام رسمی هستید، هیچ می‌دانید که دست کم در هر ماه مطالبی در ردّ عقیده شیعه نوشته شده و در حرمین شریفین توزیع می‌شود و غالباً هزینه‌های آن‌ها را مقامات دولتی می‌پردازند؟!

اخیراً بیشتر پایان‌نامه‌ها در دانشگاه‌های سعودی، مربوط به بیان عقاید شیعه و ردّ آن‌هاست؛ و کاش آنها در نقد عقاید شیعه، پیرو اصول علمی بودند و لااقل به پاسخ‌هایی که به برخی از این ردّیه ها داده شده توجه می کردند و پس از مطالعه آن، دست به قلم می‌بردند.

در کشوری که شما زندگی می کنید، دانشجویی پایان نامه خود را به بیان عقاید شیعه اختصاص داده و آن را در سه جلد منتشر کرده است که قسمت عمده آن دشنام و ناسزاگویی به این گروه می‌باشد؛ آن چنان وقیحانه نسبت‌های دروغ به شیعه داده است که هر خواننده‌ای را به تعجب وامی‌دارد؛ مثلًا می گوید:

«خمینی نام خود را در اذان وارد کرده و هم اکنون جزو اذان شیعه شده است!» (۱)

ص: ۲۵

بی‌پایگی این گفتار به سان گزاره معروفی است که: خسن و خسین دختران مغاویه بودند!

بهتر است شما به جای این که ما را نصیحت کنید؛ قدری به آن‌ها پند دهید، شیعه در مقام دفاع است و در برابر هجوم ناچار است از خود دفاع کند.

گذشته از این، آیا شما به راستی معتقدید اهل بیت با صحابه جنگ‌هایی داشته ۳ اند، ولی با یکدیگر رحیم و مهربان بودند؟! آیا این دو جمله متناقض نیست؟ آیا می‌شود گروهی خون گروه مقابل را بریزند و در عین حال با آنان رحیم و مهربان باشند؟

این که می‌گویید تاریخ نگاری و دامن زدن بر رویدادهای پیشین، جز عمیق کردن اختلاف نتیجه‌ای ندارد، قابل بررسی است. تاریخ نگاری به دو نوع است:

۱. مورخ با عفت قلم با رعایت اصول صحیح، مسائل گذشته را مطرح می‌کند و بدون پیش‌داوری، به نتایجی می‌رسد. این همان راهی است که عقل و خرد به آن دعوت کرده و قرآن بر آن صحه گذاشته است؛ زیرا پیوسته دستور داده در زندگی گذشتگان دقت و بررسی کنیم.

اگر واقعاً بررسی حوادث دیرین، گناه و عملی نابخشودنی است، پس کتاب‌های تاریخ را از میان بردارید و تدریس آن را تحریم کنید.

۲. فردی با پیش‌داوری خاص، بدون رعایت اصول نگارش و عفت قلم، عواطف گروهی را خدشه‌دار کرده و بی‌محابا بر آن‌ها بتازد، مسلماً چنین نگارشی بر خلاف عقل و خرد بوده و جامعه علمی آن را نمی‌پذیرد.

ما نباید از بررسی تاریخ گذشتگان بهراسیم. اگر واقعاً گذشتگان ما سلف صالح بوده‌اند، قلم به بیان فضایل آن‌ها خواهد پرداخت، نه معایب آنها؛ امّا اگر پیشینیان ما سلف ناصالح بوده‌اند، مسلماً نوک قلم رفتار ناشایست آن‌ها را نشانه خواهد گرفت.

ما از همه این‌ها صرف نظر می‌کنیم. اگر واقعاً بحث‌های تاریخی نتیجه‌ای جز تفرقه و دو دستگی ندارد، پس چرا جناب عالی و هم فکرانتان این همه بحث‌های تاریخی مطرح کرده‌اید و بر اختلاف دامن زده‌اید؟ برخی از کتاب‌هایی که با تقریظ و مقدمه جناب عالی منتشر شده‌اند، به جز بحث‌های تاریخی یک جانبه، مطلب دیگری در بر ندارد. (۱)

ص: ۲۶

افتخار صحبت

نویسـنده در مطلبی تحت عنوان «افتخار صـحبت (مصاحبت)» آیاتی را وارد بحث کرده و معتقد است این آیات درباره صحابه پیامبر است. وی می‌نویسـد: یکی از مسؤولیت‌های پیامبر خـدا تزکیه کسانی است که به ایشان ایمان آورده‌انـد، در حالی که امّی و ناخوان بود و خداوند آنان را با ایمان به پیامبر و مصاحبت نورانی حضرتش افتخار بخشید، چنان‌که می‌فرماید:

۱. هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الأُمّیّین رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ ویُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الکِتاب وَالْحِکْمَهُ وَإِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبین. (۱)

«او کسـی است که در میان جمعیت درس نخوانـده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد و مسلّماً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

بررسی وتحلیل

تردیدی نیست که از وظایف پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم تزکیه و تعلیم است و این امر، تنها به پیامبر گرامیصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم اختصـاص نـدارد بلکه تمام پیامبران برای تربیت انسان‌ها و تعلیم آنان برانگیخته شده‌انـد و پیامبر اسـلام نیز یکی از آنهاست که خدا او را در میان گروهی درس ناخوانده برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان بخواند و به تزکیه و تعلیم آنان بپردازد.

در این مسؤولیت خطیر تردیدی نیست، ولی آیا همه کسانی که در محضـر آن حکیم بزرگ بودند، از آن سرچشمه معارف، به طور یکسان بهره برده‌اند؟ آیه در این باره سخنی نمی‌گوید. فرض کنید رییس آموزش و پرورش استانی، به دانش آموزان پیام می‌فرستد که معلمان شـما مشغول تعلیم و تربیت شما هستند و شما به وسیله آنان می‌توانید به مدارج عالی برسید. آیا این پیام دلیل بر آن است که همه دانش آموزان نمره قبولی گرفته و در پرورش و آموزش به مقام عالی رسیده‌اند؟

شگفتا! این آیه جز این نمی‌گویـد که پیامبر خدا صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم از سوی خدا مأمور است که به تزکیه و تعلیم امت امّی بپردازد، ولی آیا بر این هم دلالت دارد که همه کسانی که

ص: ۲۷

پیامبر برای تربیت آن‌ها مبعوث شده بود، به کمال مطلوب رسیده‌اند و از اعمال زشت دوران جاهلی دست برداشته‌اند؟

عجیب‌تر این که در این آیه مجموع امّیین؛ یعنی عرب‌های درس ناخوانده مطرح‌اند؛ خواه پیامبر را دیده باشند، یا از نعمت دیدار ایشان محروم باشند. اگر دلالت آیه را بر مدّعای نویسنده قبول کنیم، باید بگوییم همه امّیین در شبه جزیره عربستان به چنین کمالی رسیده‌اند، نه تنها صحابه!

شأن پیامبر خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بسان شأن پیامبران دیگر است. گروهی از نور آنان بهره گرفته و گروهی دیگر از آن بی‌بهره مانده‌اند و بیشترین افراد را همین گروه دوم تشکیل می‌دهند، چنان که می‌فرماید: وَقَلیلٌ مِنْ عِبادی الشَّکُور.

پیش داوری مؤلف درباره صحابه که همگی لباس عدالت و تقوا بر تن کرده‌اند! سبب شده است وی به آیه‌ای استدلال کند که ارتباطی به آن‌ها ندارد، بلکه درباره عموم مسلمانان سخن می‌گوید و به فرض ارتباط، باید گفت مسؤولیت داشتن پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم گواه بر بهره‌گیری همگان از وجود آن حضرت نیست.

اکنون وقت آن رسیده که دو آیه دیگر را که نویسنده با ذکر آن‌ها بر فضایل صحابه استدلال کرده است، مورد بررسی قرار دهیم:

۲. کُنْتُمْ خَیْرَ أُمّةٍ أُخرجت لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَو آمَنَ أَهْلِ الکِتابِ لَکانَ خَیراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَکْثَرُهمُ الْفاسِقُون. (۱)

«شما بهترین امتی هستید که در میان انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب، (به چنین برنامه و آیین درخشانی) ایمان آورند، برای آن‌ها بهتر است! (ولی تنها) عدّه کمی از آن‌ها با ایمانند؛ و بیشتر آن‌ها فاسق می‌باشند.

۳. وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمّةً وَسطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً وَمَا جَعَلْنا الْقِبْلَةَ الّتی کُنْتَ عَلَیْها إلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلی عَقِبَیْهِ وَإِنْ کانَتْ لَکَبیرةً إلّا عَلی الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ وَما کانَ اللَّهُ لِیُضیعَ إِیمانَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِیمٌ. (۱)

«همان گونه (که قبله شما، قبله میانه است) شما را نیز امت میانه قرار دادیم (در حدّ

ص: ۲۸

اعتدال) تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است و ما، آن قبله‌ای را که پیشتر بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی را که از پیامبر پیروی می‌کنند، از آن‌ها که به جاهلیّت بازمی‌گردند، باز شناسیم و مسلّماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آن‌ها را هدایت کرده، دشوار بود (بدانید که نمازهای شما، صحیح بوده است) و خدا هرگز ایمان / نماز شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است».

نویسنده پس از نقل و ترجمه دو آیه می‌گوید: آیاتی که خداوند در مدح و ستایش و بیان صفات صحابه نازل کرده، بسیار است (گویا به همین مقدار بسنده شده است).

بررسی و تحلیل

اصولًا فردی که با آیه‌ای بر مدعای خود استدلال می‌کند، باید کیفیت دلالت آیه را نیز بیان کند، ولی متأسفانه مؤلف به سان دیگر نویسندگان هم فکر خود، صفحات کتابش را با آیات قرآنی مزین نموده، بدون این که وجه دلالت آیات را بیان کند.

امّا آیه نخست، ناظر به فضیلت امت اسلامی است که دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر به آنان داده شده و در نتیجه، باید مردم را به کارهای نیک امر کرده و از کارهای زشت باز دارند. این ویژگی مخصوص صحابه عصر پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نیست، بلکه وظیفه تمام امت اسلامی تا روز رستاخیز است.

آنچه مایه اشتباه نویسنده شده، وجود خطاب در فعل «کنتم» است. وی تصور کرده است که این خطاب، تنها به صحابه است، در حالی که خطابات عام قرآنی به منزله خطابات مؤلفان و نویسندگان است که هرگز فرد خاصی در آن منظور نیست؛ مثلًا وقتی نویسنده‌ای می‌گوید:

خواننده گرامی! منظور او همه کسانی است که کتاب او را به دست گرفته و مطالعه کنند و این حقیقتی است که علمای اصول بر آن تصریح کرده‌اند.

قرآن به روشنی تصریح می‌کند که این قرآن مایه هدایت برای همه کسانی است که به دست آنان برسد؛ آنجا که می‌فرماید:

وَأُوحی إِلَیَّ هذا القرآن لأُنذرکم بِهِ وَمَنْ بَلَغ. (۱)

«این قرآن بر من وحی شده تا شما را و هر کس را که به او برسد، را با آن بیم دهم».

ص: ۲۹

و در آیه دیگر می‌فرماید:

شَهْرُ رَمَضان الَّذی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرآنُ هُدیً لِلنّاس .... (۱)

«ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن برای هدایت مردم فرو فرستاده شده است».

درباره آیه دوم (بقره، ۱۴۳)، باید گفت که آن نیز به سان آیه نخست، مربوط به امت اسلامی است، نه صحابه. قرآن از این راه وارد می‌شود و می گوید: آیینی که فرو فرستاده شده، آیین وسط است، آیین میانه‌رو، میان فزون طلبی یهودیت و رهبانیت مسیحیّت. بنابراین، کامل‌ترین شرایع در اختیار امت اسلامی قرار داده شده تا بر دیگر امت‌ها شاهد و گواه باشند.

در این صورت، به حکم این که این دین وسط، دین همگان تا روز رستاخیز است، خطاب نیز به صورت یک خطاب عمومی بر همگان است و اختصاصی به حاضران در عصر پیامبر خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم ندارد.

ابن کثیر از مفسرانی است که مورد پذیرش امثال جناب صالح درویش می‌باشند. او در تفسیر این آیه می گوید:

«وَ لَمّا جَعلَ اللّهُ هـذِهِ الأُمّـةَ وَسـطاً خَصّـها بِأَکْمَلِ الشَّرائِعِ وَأَقْوَمِ الْمَناهِـجِ وَأَوضَـحِ المَذاهِبِ کَما قالَ: هُوَ اجْتَباکُمْ وَما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ (۱)». (۲)

«از آنجا که خداوند این امت را امت میانه رو قرار داده، کامل‌ترین شرایع و روشن‌ترین روش‌ها و روشن‌ترین آیین‌ها را به آنان اختصاص داده است».

ما از مؤلف محترم و مترجم عزیز او خواهانیم که در نگارش دقت بیشتری کرده، لااقل به یک تفسیر مراجعه کنند و پیش‌داوری، آنان را بر چنین تحریفی برنیگیزد. این نوع تفسیرها نوعی تحریف معنوی قرآن است که صد در صد مذموم و نوعی تفسیر به رأی خواهد بود.

یک استثنا در تاریخ

مؤلف محترم در این فصل، آیاتی را وارد بحث می کند که بیانگر دو مطلب است:

۱. پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نسبت به امت خود رؤوف و رحیم است.

ص: ۳۰

۲. صحابه پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نسبت به کافران سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان‌اند.

آن گاه نتیجه می گیرد که همه امت اسلامی باید به یکدیگر مهر بورزند و طبعاً اهل بیت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که جزئی از صحابه نیز بودند، با بقیه اصحاب رؤوف و مهربان بودند.

اکنون آیات مذکور را از نظر می گذرانیم:

۱. لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ. (۱)

«به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است».

۲. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلی الْکُفّارِ رُحماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فضلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْواناً سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوراةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الإِنْجِیل کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَ‌آزَرَهُ فاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً. (۱)

«محمدصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است که همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته و به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است، زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد! خداوند کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده آمرزش و اجر عظیم داده است».

تحلیل

درباره آیه نخست، یادآور می‌شویم که یکی از صفات پیامبر خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم خُلق عظیم و سینه گشاده و روحیه مهربان آن حضرت بوده است و لذا با این همه آزار و

ص: ۳۱

اذیّتی که قریش و دیگران بر او روا داشتند، درخواست عذاب نکرد، حتی از نظر قرآن، وجود پیامبر گرامی صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، مانع از نزول عذاب است، چنان که می‌فرماید:

وَما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ .... (۱)

«شأن خدا نیست با آن که در میان آنان هستی، ایشان را عذاب کند ...».

شایسته همه مسلمانان این است که به یکدیگر رؤوف و مهربان باشند، ولی سخن در جای دیگر است و آن این که آیا مسلمانان عصر رسالت و یا پس از آن، همگان به آن حضرت اقتدا کرده و یا برخی مهربان و برخی دیگر دشمن یکدیگر بودند؟

کتب معتبر تاریخی حاکی از آن است که هر چند برخی نسبت به هم مهربان بوده‌اند، ولی گروه زیادی از آنان هم آتش افروزان جنگ و نبرد بودند. گروهی از صحابه و تابعان، خلیفه وقت (عثمان) را در خانه‌اش کشتند، پس از کشته شدن عثمان، آتش فتنه در میان آنان شعله‌ور شد، جنگ جمل با ده هزار و اندی کشته و جنگ صفین با متجاوز از پنجاه هزار کشته پایان پذیرفت. پس از آن، فتنه خوارج پیش آمد که سال‌ها راهزنان مسلمانان و آتش افروزان جنگ بودند.

صفحات تاریخ نشان می‌دهد پس از پیامبر گرامیصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم جنگ سرد میان انصار و مهاجرین ادامه داشت و یکدیگر را در اشعار و گفتار و ... نکوهش می‌کردند.

درباره آیه دوم، دو مطلب را نباید فراموش کرد:

۱. آیا جمله أَشِداء عَلی الکُفّار رُحَماءُ بَیْنَهُمْ جمله خبریه است و بیانگر آن است که یاران پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نسبت به کافران سرسخت؛ و نسبت به یکدیگر مهربان می‌باشند؟ یا در مقام انشای حکم است، بدان معنا که شایسته و لازم است که آنان نسبت به کافران سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان باشند؟

احتمال نخست با تاریخ قطعی سازگار نیست؛ زیرا تاریخ حیات صحابه و پس از آن، دوران تابعان، پیوسته با جنگ‌های خونین همراه بوده است. در این صورت نمی‌توان آیه را بیانگر حالات آنان دانست، بلکه ناچاریم احتمال دوم را در نظر بگیریم؛ یعنی شایسته یک جامعه اسلامی آن است که افراد آن نسبت به یکدیگر مهربان باشند. اتفاقاً خود نویسنده در صفحات قبل به این حقیقت اعتراف کرده و آورده است:

ص: ۳۲

«ما در این جا اختصاراً درباره رحمت و شفقت میان اهل بیت و دیگر صحابه آن حضرت سخن خواهیم گفت ... با توجه به جنگ‌هایی که میان آنان درگرفت، باز هم با یکدیگر رحیم و مهربان بودند.» (۱)

۲. ذیل آیه حاکی از آن است که خدا به همه یاران رسول خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم وعده مغفرت واجر عظیم نداده است، بلکه بخشی از آنان را- به حکم لفظ «منهم» که برای تبعیض است- مشمول این حکم قرار داده است، چنان که می‌فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحات مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجراً عَظِیماً.

«خدا به برخی از آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، بخشودگی و پاداش عظیم را وعده داده است».

بنابراین، آیه یاد شده در مدح کل صحابه نیست، بلکه در مدح گروهی از آنهاست. حال این گروهِ مورد نظر قرآن چه کسانی هستند؟ باید با مراجعه به تاریخ زندگی آنها شناخته شوند.

ما از میان نزاع‌ها و برخوردهای صحابه با یکدیگر به یک سند اکتفا می‌کنیم که در صحیح بخاری آمده و از سوی برادران اهل سنت قابل انکار نیست. در مسأله «إفک»، عداوت دیرینه سعد بن معاذ با سعد بن عباده به صورت روشن منعکس شده است، چندان که در آن ماجرا نزدیک بود دو قبیله خون یکدیگر را بریزند.

پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فرمود: ای مسلمانان، چه کسی مرا درباره مردی که اهل بیت مرا اذیت کرده، معذور می‌شمارد؟

در این هنگام سعد بن معاذ رییس اوسیان برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، هرگاه این فرد از قبیله اوس باشد من تو را معذور می‌شمارم و گردن او را می‌زنم و اگر از برادران خزرج باشد، امر بفرمایید درباره او نیز همین کار را انجام دهم.

در این هنگام سعد بن عباده که رییس خزرجیان بود، از روی تعصّب، رو به سعد بن معاذ کرد و گفت: سوگند به خدا تو نمی‌توانی فردی از خزرجیان را بکشی و چنین توانی در تو نیست.

در این هنگام اسید بن حضیر، پسر عموی سعد بن معاذ، که هر دو اوسی بودند،

ص: ۳۳

برخاست و به سعد بن عباده گفت: دروغ می گویی سوگند به خدا ما چنین فردی را اگر از خزرج باشد هم می کشیم. تو منافقی و از منافقان دفاع می کنی. در این هنگام اعضای هر دو قبیله به خروش آمدند و نزدیک بود یکدیگر را بکشند و پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که بالای منبر ایستاده بود، هر دو گروه را کم کم آرام کرد و خاموش ساخت. (۱)

آیا با یادآوری این تاریخ روشن، باز می‌توانیم بگوییم آنان نسبت به یکدیگر مهربان بودند؟

۳. وَالَّذینَ جاؤوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبّنا اغْفِر لَنا وَلإِخْوانِنا الّذینَ سَبَقُونا بِالإِیمانِ وَلا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًا لِلّذینَ آمَنُوا رَبّنا إِنّک رَؤُوفٌ رَحِیم. (۱)

«وکسانی که پس از آنان- مهاجرین و انصار- آمدند، می گویند: پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌های ما کینه‌ای به مؤمنان نگذار، پروردگارا! تو مهربان و بخشاینده‌ای.»

آیه مورد نظر نویسنده، یک دستور اسلامی است که درباره مسلمانان پیشین باید طلب مغفرت کنیم و از خدا بخواهیم که در دل ما نسبت به آنان کینه‌ای قرار ندهد. شکی نیست این دستور هم اکنون یک وظیفه عملی است، ولی آیا همگان را شامل می‌شود، یا این که گروه‌هایی که عوامل لعن و بیزاری در زندگی خود فراهم آورده‌اند، اصلًا در مصادیق جمله لاخواننا الَّذین سبقونا بالإِیمان داخل نمی‌باشند و بر فرض شمول اولیه، در ادامه این گروه با دلیل قطعی خارج شده‌اند.

اکنون به نمونه‌هایی از این گروه اشاره می کنیم:

۱. تهمت زنندگان به بانوان پاکدامن

إِنَّ الّذین یَرْمُونَ الْمُحْصَنات الغافِلات المُؤْمِنات لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهْ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ. (۱)

«آنان که زنان پاکدامن و بی خبر از هر آلودگی و مؤمن را متهم می‌سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب بزرگی برای آنها خواهد بود- هر چند از صحابه پیامبر و یا تابعان باشند-.»

ص: ۳۴

۲. آزار دهندگان پیامبر

إنَّ الّذین یُؤْذُونَ اللّهَ وَرَسُولهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً. (۱)

«آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور ساخته و برای آنان عذاب خوار کننده‌ای را مهیا ساخته است.»

۳. منکران حق و حقیقت

إنّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَالهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّناهُ لِلنّاسِ فِی الکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنَهُمُ اللّه وَیَلْعَنَهُمُ اللاعِنُون. (۲)

«کسای که دلایل روشن و وسیله‌های هدایت را که نازل کرده‌ایم- پس از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم- پنهان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند و همه لعن کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند.»

این ها گروهی هستند که در قرآن مورد لعن قرار گرفته‌اند و در این جهت میان صحابه و تابعان و دیگران فرقی نیست، امّا کسانی که در سنت مورد لعن قرار گرفته‌اند، بیش از آن است که در این صفحات منعکس کنیم، وبه ذکر اندکی از آن اکتفا می‌کنیم:

۱. «لَعَنَ اللَّهَ آکلَ الربا وشاهدَه وکاتبَه»؛ «لعنت خدا بر رباخوار و گواه و نویسنده آن.»

۲. «لَعَنَ اللّه الخمرَ ولَعَنَ شاربَها وساقیها»؛ «لعنت خدا بر شراب و شراب‌خوار و ساقی.»

۳. «لَعَنَ اللَّهَ الرّاشی والمُرتَشی فی الحُکم»؛ «لعنت خدا بر رشوه ده و رشوه در قضاوت.»

۴. «لَعَنَ اللّه المتشبهینَ من الرجال بالنساء ...»؛ «لعنت خدا بر مردانی که خود را به صورت زنان درآورده‌اند.»

۵. «لَعَنَ اللّه من سَبَّ والدیه ...»؛ «لعنت خدا بر کسی که به والدین خود دشنام دهد.»

۶. «لَعَنَ اللّه من یُمثّل بالحِیوانِ ...»؛ «لعنت خدا بر کسی که حیوانی را مثله کند ....» (۱)

برای آشنایی با گروه‌هایی که پیامبر خدا صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم آن‌ها را لعنت کرده است، به المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج ۶، صص ۱۲۲ و ۱۲۳ مراجعه کنید. برای اختصار از نقل آنها خودداری می‌شود.

ص: ۳۵

بنابراین، آیه مورد نظر که درخواست آمرزش برای گذشتگان را مطرح می کند، یک اصل کلی است، ولی شامل گروه‌های مذکور نمی‌شود، از ان رو نمی‌توان با این اصل کلی بر پاکی تک تک صحابه و تابعان استدلال کرد، مگر این که احراز شود هیچ‌کدام از عوامل لعن و نکوهش در آنها نبوده است.

بنابراین می‌توان گفت تا زمانی که نقطه ضعفی در حیات مسلمانی برای ما روشن نگردد، باید برای او استغفار کنیم، مگر دلایل قطعی ایجاب کند که باید از او بیزاری جست.

نامگذاری فرزندان اهل بیت علیهم السَّلام

به نام‌های خلفا

آنچه تاکنون از نویسنده محترم نقل و نقد شد، جنبه زمینه سازی داشت و ایشان با دو دلیل بر وجود روابط حسنه میان صحابه و اهل بیتعلیهم السَّلام استدلال می کند. نخستین دلیل- به زعم نویسنده- آن است که وی پس از بیان مطلبی درباره انتخاب نام نیک می گوید: علیعلیه السَّلام از فرط محبّتش به خلفای سه گانه، نام آنان را بر سه تن از فرزندانش نهاد.

۱. ابوبکر بن علی که با برادر بزرگوارش امام حسینعلیه السَّلام در کربلا به شهادت رسید.

۲. عمر بن علی که او نیز در حماسه کربلا شرکت کرد ولی با امام زین العابدین زنده به مدینه باز می گردد.

۳. عثمان بن علی که در کربلا به شهادت رسید.

امام حسنعلیه السَّلام سه تا از فرزندانش را (ابوبکر و عمر و طلحه) نامید.

امام حسینعلیه السَّلام فرزندش را عمر نام می گذارد.

امام زین العابدینعلیه السَّلام یکی از دخترانش را عایشه و یکی از پسرانش را عمر نام نهاد.

بررسی و تحلیل

ما در اینجا پیرامون صحت و سقم این نقل‌ها بحث نمی کنیم؛ زیرا بحث اساسی ما صحت و سقم این نامگذاری‌ها نیست و برخی از آنها قابل خدشه و مناقشه است. آنچه مهم

ص: ۳۶

است این که نظر نویسنده را به این مطلب جلب می‌کنیم که این نوع استدلال نسبت به مدعا بسیار واهی و بی‌پایه است؛ زیرا:

اوّلًا: نام‌های نوزادان بیشتر از جانب مادران انتخاب می‌شـد، نه از جانب پدران؛ و همسـران اهل بیتعلیهم السَّلام نه همگی، که اندکی از آنان از بنی‌هاشم بودنـد، بنابراین بیشتر از غیر بنی‌هاشم بودند و لذا انتخاب این نوع اسامی از طرف مادران بوده است و امامان نیز در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گرفتند و داعی بر تغییر نام نمی‌دیدند. امیرمؤمنان در رجز خود می‌فرماید:

أنا الذی سَمّتنی أُمّی حیدرهْ ضرغامُ آجامٍ ولیثٌ قسورهْ

«من کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد. شیر بیشه‌های شجاعتم».

ثانیاً: نام‌های یاد شده، تنها به سه نفر اختصاص نداشـته و این چنین نبوده که در آن محیط، جز این سه تن چنین نامی نداشـته باشـند، بلکه از نام‌هـای شـایع و فراوان بوده و از سوی دیگر، در نامگـذاری ملاک این نبود که چون خلفا چنین نام‌هایی داشـتند، پس آن‌ها نیز برای فرزنـدان خود نـام ایشـان را برگزیدنـد، بلکه به خـاطر آن بود که این نام‌هـا، در میـان امت عربی از نام‌هـای شـایع به شـمار می‌رفت، به گواه این که گروه کثیری از صـحابه پیامبر که هم عصـر خلفا بودند، نام‌های ابوبکر، عمر و عثمان را بر خود داشـتند که در اینجا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نام ابوبکر در میان صحابه

۱. ابوبکر بن شعوب لیثی

۲. ابوبکرهْ ثقفی

۳. ابوبکر عنسی

۴. ابوبکر بن حفص (۱)

نام عمر در میان صحابه

۱. عمر الاسلمی یا الجهنی

۲. عمر الجمعی

ص: ۳۷

۳. عمر بن حکم السلمی

۴. عمر بن سالم الخزاعی

۵. عمر بن سراقة بن المعتمر

۶. عمر بن سعد الأنماری

۷. عمر بن سعد السلمی

۸. عمر بن سفیان بن عبدالاسد

۹. عمر بن أبی سلمة بن عبدالاسد

۱۰. عمر بن عامر السلمی

۱۱. عمر بن عبید اللّه بن ابی زکریا

۱۲. عمر بن عمرو اللیثی

۱۳. عمر بن عُمیر بن عدی

۱۴. عمر بن عوف النخعی

۱۵. عمر بن خزیه

۱۶. عمر بن اللاحق

۱۷. عمر بن مالک بن عُتبة

۱۸. عمر بن مالک بن عقبة

۱۹. عمر بن مالک الأنصاری

۲۰. عمر بن یزید الخُزاعی

۲۱. عمر بن معاویة الغاضری

۲۲. عمر الیمانی. (۱)

نام عثمان در میان صحابه

۱. عثمان بن الازرق

ص: ۳۸

۲. عثمان بن حنیف الأنصاری

۳. عثمان بن ربیعه

۴. عثمان بن شماس بن دُوید المخزومی

۵. عثمان بن طلحه

۶. عثمان بن أبی العاص

۷. عثمان بن عامر

۸. عثمان بن عبدالرحمن التیمی

۹. عثمان بن عبد غنم

۱۰. عثمان بن عبیداللَّه بن عثمان

۱۱. عثمان بن عبیداللَّه الهدیر

۱۲. عثمان بن عثمان الثقفی

۱۳. عثمان بن عثمان الشرید

۱۴. عثمان بن عمرو الأنصاری

۱۵. عثمان بن عمر

۱۶. عثمان بن قیس بن ابی العاص

۱۷. عثمان بن محمد بن طلحه

۱۸. عثمان بن مظعون

۱۹. عثمان بن معاذ القُرشی. (۱)

نام عایشه در میان زنان صحابی

۱. عایشه بنت جریر بن عمرو

۲. عایشه بنت سعد بن أبی وقاص الزهریهٔ

۳. عایشه بنت أبی سفیان بن الحارث بن زید الانصاریه

ص: ۳۹

۴. عایشه بنت عبدالرحمن بن عتیک النضریه

۵. عایشه بنت عمیر بن الحارث بن ثعلبهٔ الأنصاریهٔ

۶. عایشهٔ بنت قدامهٔ بن مظعون القرشیهٔ الجمحیهٔ

۷. عایشه بنت معاویهٔ بن المغیرهٔ بن أبی العاص بن أمیهٔ. (۱)

نتیجه می‌گیریم که این نام‌ها از نام‌های فراگیر و مشهور در میان جامعه عرب بوده و نام‌های متداولی به شمار می‌رفته است و خاندان رسالت نیز از این نام‌های مشهور بهره می‌گرفتند، بی آن که ملاک در نامگذاری خلفای سه‌گانه باشند. حتی کسانی که این نام‌ها را بر خلفا نهاده‌اند، از همین شهرت فراگیر استفاده کرده‌اند.

فرض کنید این اسامی فراگیر نبوده و تقریباً اختصاص به آن چند نفر داشته است، ولی باید توجه داشت که زشت کاری یک فرد، نام او را ننگین نمی‌کند و ننگینی فرد ارتباطی به نام او ندارد، با این شرط که نامش زیبا باشد.

منفورترین شخص در میان مسلمین عبدالرحمن بن ملجم است، ولی نام عبدالرحمن در رجال شیعه و سنّی بیش از آن است که شمارش شود.

نام محمدرضا از نام‌های زیباست؛ مانند نام رضا که از زیبایی خاصی برخوردارند، حال اگر چند نفر با این نام‌ها به کارهای زشت دست زدند، سبب نمی‌شود که دیگران از این نام‌ها بهره نگیرند.

جناب شیخ صالح! نمی‌توان با دلیل واهی و سست بر بی‌مهری‌هایی که برخی از صحابه نسبت به خاندان رسالت روا داشته‌اند، پرده افکند. بهتر آن بود همین راهی را پیش می‌گرفتید که به ما توصیه فرمودید و آن هم این که در این جریانات تاریخی وارد نشوید و پرده از حقایق تلخ تاریخی برنیفکنید.

در این جا نخستین دلیل نویسنده محترم بر وجود شفقت و مهربانی به پایان رسید. در ادامه به بررسی و نقد دلیل دوم او می‌پردازیم.

مصاهرت یا وصلت

ص: ۴۰

نویسنده کتاب، جناب شیخ صالح درویش، دوست اهل قلم ما، در اهمیت ازدواج و پیشینه مصاهرت در میان عرب و خویشاوندی در اسلام، فصل گسترده‌ای گشوده که نیازی به آن نبود. آنچه مهم است، دلیل دوم او بر وجود صدق و صفا میان اهل بیت و صحابه است و در اینجا آن را یادآور می‌شویم:

۱. امّ کلثوم دختر امیرمؤمنان، علی علیه السَّلام به ازدواج عمر درآمد و به گفته مترجم در پاورقی، تاریخ این ازدواج سال ۱۷ هجری بوده است. وی سپس اضافه می‌کند که نمی‌توان این ازدواج را جبری دانست؛ زیرا غیرت و شجاعت علی این کار را نمی‌پذیرد و این خود بیانگر آن است که این دو خانواده یکدیگر را دوست می‌داشتند. (۱)

تحلیل

زندگانی خاندان رسالت و اهل بیت پیامبر، منظومه‌ای گسترده است که نمی‌توان در مورد جزئی از آن، بدون در نظر گرفتن دیگر حلقه‌ها، قضاوت کرد. این کار بسان آن است که فردی در مجموع اعمال و مناسک حج، تنها طواف پیرامون خانه خدا را، که از سنگ و گِل ساخته شده است، در نظر بگیرد و به تحلیل آن بپردازد. مسلماً در چنین وضعیتی قضاوت غیر آن خواهد بود که انسان مجموع مناسک و شرایط و پیامدهای آن‌ها را در نظرمی گیرد و سپس قضاوت می کند.

روشن است که در دیدگاه نخست، عمل او یک کار غیر عقلایی جلوه می کند، در حالی که در دیدگاه دوم، تشریع حج، به صورت یک عمل شاهکار و مظهر کنگره بزرگ اسلام تجلّی خواهد کرد.

ابن ابی العوجاء مادی گرا، معاصر امام صادقعلیه السَّلام، با دیده نخست به طواف نگریست و طواف دور خانه را به کوبیدن خرمن به وسیله دام‌ها تشبیه کرد و گفت: «إلی کَمْ تَدُوسُون هذَا الْبَیْدَرَ»؛ «تا کی این خرمن را می کوبید؟!» (۱)

بر این اساس، باید حیات خاندان پیامبر خدا را، از رحلت آن حضرت تا روزهایی که این ازدواج رخ داده، در نظر گرفت، در حالی که شما از همه رویدادهای تلخ، که در سقیفه و پس از آن رخ داد، چشم می‌پوشید و خون‌های مقدسی را که به وسیله پیمان شکنان و منحرفان و خوارج ریخته شد، نادیده می گیرید و چشم خود را تنها به یک حلقه از صدها حلقه

ص: ۴۱

می‌دوزید و آنگاه نتیجه می‌گیرید که «رابطه اهل بیت با صحابه کاملًا شفاف بوده است!»

ما، در گذشته اندکی پرده را بالا زدیم، و به همان اندك اکتفا کردیم، زیرا هدف رفع شبهه است، نه دامن زدن به اختلاف و ایجاد دو دستگی.

اکنون باید ببینیم که اصلًا این ازدواج رخ داده است یا نه؟ و به فرض آن که رخ داده، چه وضعیتی بر آن حاکم بوده است؟ زیرا ازدواج، عمل و رفتاری است غیر گویا و ممکن است شرایط و ابعادی داشته باشد که ما از آن آگاه نیستیم. در این صورت، نمی‌توانیم بر یک رفتار سرپوشیده و پر از تناقض‌ها و اختلاف‌ها تکیه کنیم و نتیجه بگیریم.

در این جا، درباره دلایل کسانی که اصل ازدواج را انکار می‌کنند سخن نمی‌گوییم و فرض می‌کنیم که این ازدواج رخ داده، ولی آیا این پیوند، با توجه به مسائل پیرامونی آن، گواه بر شفقت میان خاندان علی و خلیفه دوم است؟

اینک مطلب مورد ادعای نویسنده را به تفصیل مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ازدواج با امّ کلثوم و انگیزه آن

در ظاهر انگیزه خلیفه از ازدواج، حدیثی بوده که از پیامبر نقل کرده است:

«کُلُّ نَسَبٍ وَسَبَبٍ مُنْقَطِعٌ یَومَ الْقِیامَةِ إِلّا نَسَبی وَسَبَبی». (۱)

«هر گونه پیوندی؛ چه نسبی و چه سببی در روز قیامت از هم گسسته می‌شود، جز پیوند با من، از طریق نسب یا سبب.»

خلیفه آنگاه می‌افزاید: من با پیامبر مدّت‌ها زندگی کرده‌ام. می‌خواهم این کار انجام بگیرد.

امّا چنین به نظر می‌رسد که در باطن، انگیزه دیگری در کار بوده و آن این که از این طریق می‌خواست بر اعمال گذشته خود سرپوش بگذارد و با پیوند خویشاوندی، گذشته به فراموشی سپرده شود.

اصولًا در میان عرب‌ها، به ویژه عشایر، ازدواج به منظور از میان بردن اختلافات و آثار خونریزی رایج بوده و اکنون نیز تا حدّی مرسوم است، که پس از نزاع‌های دیرینه و دست اندازی‌های بزرگ، طرفین بر سر عقل آمده، از طریق ازدواج، گذشته را می‌پوشانند.

ص: ۴۲

چگونگی ازدواج و مراسم خواستگاری

آنگاه که خواستگاری انجام شد، امیرمؤمنان به گونه‌های مختلف عذر خواست تا این وصلت انجام نگیرد:

الف. فرمود: دخترم کوچک است (فعلًا هنگام ازدواج او نیست).

خلیفه پاسخ داد: «إنّکَ وَاللّه ما بِکَ ذلِکَ وَلکِنْ قَدْ عَلِمْنا ما بِکَ»؛ «به خدا سوگند منظور تو آن نیست، ما می‌دانیم هدف تو چیست. تو خواستی از این کار جلوگیری کنی.» (۱)

ب. وقتی عمر بر خواستگاری اصرار کرد، حضرت عذر دیگری آورد و گفت: من دخترانم را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته‌ام. (۱)

عمر پاسخ داد: ای علی او را به ازدواج من درآور که در روی زمین کسی بهتر از من با او رفتار نخواهد کرد. (۲)

گویا خلیفه در اینجا تعهد می‌کند که رفتارش با دختر علی رفتار نیک باشد؛ زیرا خلیفه به تندی و بدرفتاری با زنان مشهور بود.

ج. امیرمؤمنان به این درخواست تن نداد و عذر سومی آورد و گفت: باید این مطلب را با خانواده و نزدیکانم در میان بگذارم. طرف مشورت سه نفر بودند: عقیل و حسنین. عقیل از این پیشنهاد خشمگین شد و سخن جسارت آمیزی به علی گفت که: هر چه زمان بگذرد، در کار خود از واقعیت‌ها دور می‌شوی، به خدا اگر این کار صورت بگیرد، چنین و چنان می‌شود و آنگاه پیامدهای آن را برشمرد و از جای خود برخاست و در حالی که لباس خود را به زمین می‌کشید، مجلس را ترک کرد.

وقتی خبر مخالفت عقیل به خلیفه رسید، گفت: شگفتا! عقیل مرد نابخرد و نادانی است! (۱)

حسنین نیز مانند عموی خود نظر منفی داشتند، امّا ادب را به طور کامل رعایت کرده، گفتند: او هم مانند زنان دیگر اختیار خود را دارد و خودش می‌تواند همسری برای خود انتخاب کند. (۲)

وقتی عمر از این رفت و آمدها نتیجه نگرفت، با عباس بن عبدالمطّلب عموی علیعلیه

ص: ۴۳

السَّلام ملاقات کرد و به او گفت:

«ما لی؟ أبی بأس؟ قال: وما ذلک؟ خطبت إلی ابن أخیک فردّنی». ()

«من چه عیبی دارم؟ آیا در من مانعی هست؟ عباس متوجه نشد و گفت: موضوع چیست؟ (عمر گفت:) دختر برادر زاده‌ات را خواستگاری کرده‌ام، و پاسخ منفی شنیده‌ام.»

از این جا تهدید را آغاز می‌کند و می‌گوید: «أَما وَاللّه لأُعَوِّرَنَّ زَمْزَمَ، وَلا أَدَعُ لَكُمْ مَكْرَمة إلّا هَدَمْتُها وَلأُقِيمَنَّ عليه شَاهِدَيْنِ بِأَنَّهُ سَرِقَ وَلأُقَطِّعَنَّ يَمِينَهُ فَأَتاهُ الْعَبّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الأَمْرِ إِلَيهِ فَجَعَلَهُ إِلَيْهِ».

«به خدا سوگند زمزم را کور می‌کنم- با توجه به این که آب دادن به حجاج به عهده عباس بود- و هیچ فضیلتی برای شما نمی‌گذارم مگر این که آن را نابود می‌کنم، دو نفر را وامی‌دارم تا شهادت دهند که برادرزاده‌ات دزدی کرده است، و آنگاه دست او را قطع می‌کنم!»

وقتی عباس این سخنان را شنید و با علی در میان گذاشت، از او خواست که تزویج دخترش را به او واگذار کند. (۱)

شکی نیست که این تهدید، کاملًا توخالی بود. علیعلیه السَّلام مقام و منزلتی بالاتر از این داشت که بتوان او را به این مسائل متهم کرد. ولی این رفت و آمدها حاکی از این است که از طرف خلیفه بر این کار اصرار و از طرف بنی‌هاشم در برابر او مقاومت بود، و حضرت بنابر مصالحی به این خواست خلیفه تن داد.

داوری وجدان

تاریخ منحصر به نقل گفتار این و آن نیست. در تحلیل تاریخ باید مسائل جانبی را نیز در نظر گرفت و آنگاه درباره آن قضاوت و داوری کرد.

با توجه به آنچه در کتاب‌های فریقین آمده، ازدواج رخ داده و متصدی آن عموی امام، عباس بن عبدالمطلب بوده است، ولی سخن این جا است که آیا این پیوند، با طیب خاطر انجام گرفته و یا فشارهایی از خارج و داخل در آن مؤثر بوده است؟

شما با یک محاسبه کوتاه و داوری وجدان می‌توانید دریابید که این ازدواج تا چه اندازه

ص: ۴۴

با طیب نفس و میل و رغبت انجام شده است؟

۱. شکی نیست که روابط خاندان رسالت با خلیفه وقت کاملًا تیره و تار بود ویورش به خانه وحی و هتک حرمت دخت گرامی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم چیزی نیست که بشود آن را انکار کرد.

۲. عمر فردی خشن و تندخو بوده است. هنگامی که خلیفه پیشین او را نامزد خلافت کرد، گروهی از صحابه بر این امر اعتراض کردند و گفتند: فرد خشن و تندخو را بر ما مسلط کردی؟!

۳. طبری می‌نویسد: خلیفه، نخست از دختر ابی بکر به نام «ام کلثوم» خواستگاری کرد ولی دختر ابی بکر به خاطر تندی اخلاق خلیفه، دست رد بر سینه او زد. (۱) سرانجام عایشه به عمرو بن العاص متوسل شد که خلیفه را از این خواستگاری منصرف سازد و او نیز با سیاست خاصی او را از ازدواج منصرف ساخت و گفت: تو فرد تندخویی هستی، احیاناً با دختر ابوبکر بدرفتاری خواهی کرد، در این صورت خانواده ابوبکر غمگین خواهند شد، چه بهتر که از این کار منصرف شوی. (۱)

۴. وجدان خود را قاضی و داور قرار دهید، خانواده‌ای که از این خواستگار دل خوشی ندارد و هنوز ناله‌های مادر در گوش آنان طنین انداز است و از طرف دیگر خواستگار، فردی جوان و شاداب نیست، بلکه در بخش پایانی عمر خود قرار دارد و از نظر اخلاق و روحیات، انسان خشن و سخت‌گیری است، در این شرایط کدام خانواده با طیب خاطر دسته گل خود را در طبق اخلاص نهاده، به چنین دامادی تقدیم می‌کند؟

یک خانواده هر چه هم از نظر فکری و اقتصادی پایین باشد، تن به این کار نمی‌دهد، چه رسد به خاندان امامت و نبوت. بنابراین نمی‌توان این ازدواج را نشانه حسن روابط دانست.

آنچه از منابع شیعی استنباط می‌شود، تنها عقدی بوده و بس و روشن نیست که مراسم دیگری انجام گرفته باشد. حتی امام صادقعلیه السَّلام می‌فرماید: روزی که عمر بن خطاب درگذشت، امیرمؤمنان، دخترش امّ‌کلثوم (س) را به خانه خود آورد. (۱)

مسعودی می‌نویسد: عمر از این ازدواج طرفی نبست و دارای فرزند نشد. (۲)

در کنار این رخداد، بسیاری از مورخان و رجال نویسان مطالبی را متذکر شده‌اند که

ص: ۴۵

هیچ‌گاه قابل پـذیرش نبوده و با کرامت و عفت خانـدان رسالت سازگار نیست. از این گذشـته، اسانیـد آن‌ها نیز مخـدوش و مردود است، و لذا ما از آوردن آن‌ها خودداری می‌کنیم.

مترجم در پاورقی آورده است: طبق نقل طبری (۱)، این ازدواج در سال هفده هجری رخ داده است.

ولی نظر مترجم را به یک نکته جلب می‌کنم و آن این که طبری این رویداد را از سیف بن عمر که فردی کذاب و دروغ پرداز است (۲) نقل می‌کند. آفرین بر این نوع تحلیل!

امام صادقعلیه السَّلام نوه ابوبکر

جناب درویش می‌نویسد: امام جعفر صادقعلیه السَّلام فرمودند: «ولدنی أبو بکر مرّتین»؛ نسب من از دو طریق به ابی بکر می‌رسد:

* از جانب مادرم امّ فروه که دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است.

* از طرف مادر امّ فروه که مادر بزرگ من و او دختر عبدالرحمان بن ابی‌بکر است.

سپس می‌گوید: این جمله را کلینی در کافی و ابن عنبه در عمدة الطالب آورده است.

تحلیل

انتظـار ما از جناب صالـح درویش این است که در نقل مصادر دقت کنـد و تا مطلبی را با چشم خود در کتابی ندیـده، به آن نسـبت ندهد.

در حالی که جمله مورد نظر او، «ولدنی أبوبکر مرّتین» در کتاب کافی کلینی نیست، بلکه مؤلف کافی، خود نسـبت حضـرت را بیان می‌کند و می‌نویسد: مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد و مادر امّ فروه اسماء بنت عبدالرحمان بن ابی بکر است. بدون این که این مطلب را به امام صادقعلیه السَّلام نسبت دهد و بدون این که حضرت به این انتساب افتخار کند و بگوید «ولدنی أبوبکر مرّتین».

ابن عنبه در کتاب «عمدة الطالب»، جمله مزبور را از امام صادقعلیه السَّلام نقل می‌کند که آن حضـرت فرمود: «ولدنی أبوبکر مرّتین» (۱) ولی هیچ سندی ارائه نمی‌دهد.

چگونه با حـدیث مرسل و بـدون سـند، می‌توان بر مطلبی اسـتدلال کرد؟ همچنین اربلی در کشف الغمه از کتاب عبدالعزیز الأخضـر الجنابذی (۲)، که یکی از علمای اهل سنت است،

ص: ۴۶

نقل می‌کند و می‌گوید: «قالَ جعْفر: ولقَدْ ولَدنی أبو بکر مَرّتین». (۳)

اوّلًا ناقل حدیث فردی سنی است و گفتار او در مقام «احتجاج»، برای شیعه حجت نیست.

وثانیاً به فرض حجت بودن روایت کاملًا بی سند و در اصطلاح، حدیث مرسل است و حدیث مرسل و فاقد سند، فاقد حجیت و غیر قابل احتجاج است. آیا می‌توان با یک حدیث بی سند بر یک اصل عقیدتی استدلال کرد؟

شما نبردهای خونین و کشمکش‌های روشن را که بعد از سقیفه رخ داده، نادیده می‌گیرید و به یک حدیث بی اصل و اساس استدلال می‌نمایید و می‌خواهید بر این گذشته تلخ سرپوش بگذارید؟! همان مطلبی که به ما توصیه کردید، کاش خود نیز به آن عمل می‌کردید و اصولًا وارد این مسائل تاریخی نشده و شکاف را از این عمیق‌تر نمی‌کردید.

شفقت و محبت میان صحابه

نویسنده کتاب «وحدت و شفقت» در این بخش، در زندگی صحابه و جهاد آنان، به طور گسترده سخن گفته و با آیاتی که بعداً به تحلیل مفاد آن‌ها می‌پردازیم، بر مدعای خویش استدلال کرده است. پیش از نقل آیاتِ مورد نظر، نکاتی را متذکر می‌شویم:

۱. از سخنان نویسنده برمی‌آید که شیعه نسبت به تمام صحابه بی‌مهر است و کوچک‌ترین علاقه‌ای به آن‌ها ندارد، در حالی که این اشتباهی بزرگ است که سلف او مرتکب شده و او نیز از آن‌ها پیروی کرده است و لذا این تصوّر در ذهن بسیاری از اهل سنت وجود دارد که شیعه صحابه را سبّ می‌کنند و گویا سبّ صحابه نشانه تشیع است!

چنین افترا و تهمتی قرن‌ها است که بر افکار آنان حکومت کرده و پاک کردن چنین تهمت از اذهان، نیاز به برنامه‌ریزی دارد که باید به مرور زمان انجام گیرد.

۲. چگونه می‌توان گفت که شیعه نسبت به مجموع صحابه بدبین است، در حالی که بزرگان شیعه جزو صحابه پیامبرند و مقصودم از پیشگامان تشیّع تنها سلمان و مقداد و ابوذر و

ص: ۴۷

عمار و جابر نیست؛ زیرا متجاوز از صد و پنجاه نفر از صحابه پیامبر از پیشکسوتان تشیع و پیشتازان آن بودند و با نقل اسامی آنان، سخن به درازا می‌کشد. علاقه‌مندان می‌توانند برای آگاهی از این اسامی و حالات آنان به دو کتاب مراجعه کنند. (۱)

با این وصف، این افراد نا آگاه چگونه قلم به دست گرفته، تشیّع را به معنای سبّ صحابه معرفی می‌کنند؟!

۳. اگر شیعه درباره برخی از صحابه سخنی دارد (آن هم با مدرک) مربوط به تعدادی از آنهاست که خلافت را بر خلاف سفارش پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم قبضه کردند و اهل بیت را از حقوق الهی محروم ساختند و شمار آن‌ها تقریباً از تعداد انگشتان تجاوز نمی‌کند و امّا نسبت به بقیه نظر خاصی ندارد و درباره آنان می‌گوید:

«اللّهمّ اغْفِرْ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالإِيمان».

۴. نویسنده، در مورد ستایش صحابه به صورت گزینشی عمل کرده و آیاتی را که از آن‌ها به صورت جمعی (نه تک تک) ستایش می‌کند، وارد بحث نموده است، امّا آیاتی را که برخی از آنها را نکوهش کرده، به میان نمی‌آورد.

چنین نویسنده‌ای مانند آن قاضی است که از پرونده‌ای قطور، تنها آنچه نظر او را تأمین می‌کند مطرح نماید و در مورد برگ‌هایی که بر خلاف نظر اوست، سکوت کند. جناب شیخ صالح درویش قاضی دادگاه عمومی قطیف است. امید است ان شاء اللَّه در دادگاه قطیف پرونده‌ها را این چنین بررسی نکند، بلکه همه برگ‌ها را مطالعه کرده و آنگاه در باره‌اش تصمیم بگیرد!

۵. وی به برخی آیات استناد می‌کند که مربوط به عموم مؤمنان و مسلمانان از زمان پیامبر تا روز رستاخیز است، ولی بر اثر پیش داوری در باره صحابه، همگی را بر آن‌ها تطبیق می‌کند. (۱) ۱

نقد کتاب وحدت و شفقت ؛ ؛ ص۴۷

آیاتی که درباره یاران پیامبر آمده و به نوعی آنان را ستایش می‌کند، یک ستایش جمعی است و ارتباطی به یکایک آنان ندارد. اگر فرمانده پادگانی مجموع زیر دست‌های خود را به شجاعت و دلاوری توصیف کند، تعریف او مربوط به کسانی است که در این پادگان؛ از افسر، درجه‌دار و سرباز، زندگی می‌کنند و این مانع از آن نخواهد بود که در میان چند هزار

۱- آیت الله شیخ جعفر سبحانی، نقد کتاب وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۲، پاییز ۱۳۸۷.

ص: ۴۸

نفر، چند نفری نیز شایسته چنین تعریفی نباشند. آنچه مایه اشتباه است، این است که وی این نوع آیات را مربوط به تک تک افراد دانسته نه مجموع آن‌ها، وناخود آگاه قرآن را به تناقض گویی متهم ساخته است؛ زیرا همان قرآنی که از یاران رسول خدا ستایش می کند، از برخی دیگر نکوهش و ملامت کرده است که نمونه‌هایی از آن‌ها را متذکر خواهیم شد.

با توجه به این مقدمات، به دلایل نویسنده درباره «عدالت همه صحابه» و یا «وجود الفت میان صحابه و اهل بیت» می‌پردازیم:

آیه نخست:

... وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً .... (۱)

«... و نعمت (بزرگ) خدا بر خود را به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید ...؟!».

تحلیل

شیوه نویسنده این است که آیات را مطرح می کند، امّا درباره چگونگی دلالت آن‌ها بر مدعای خویش، سخن نمی گوید.

این آیه در نهایت بیانگر آن است که خداوند در سایه اسلام، میان اوسیان و خزرجیان از انصار، صلح و صفا پدید آورد و به نزاع‌های صد ساله آنان پایان داد و آنها را برادران دینی یکدیگر ساخت. همچنین میان مهاجرین و انصار الفت ایجاد کرد و همگان برادران یک خانواده شدند.

مقصود نویسنده از طرح این آیه چیست؟

آیا مقصود این است که آنان همگی تا پایان عمر به صورت انسان‌های عادل و پرهیزگار و پارسا باقی ماندند؟ از آیه چنین مطلبی برداشت نمی‌شود. به گواه این که همین افرادی که خداوند به آنان نعمت برادری بخشید، در سال‌های هفتم و هشتم هجرت، در حالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطبه جمعه می‌خواند او را ترک کردند و به سوی کاروان تجارت شتافتند و به تعبیر قرآن، تجارت و لهو را بر استماع خطبه‌ها ترجیح دادند. (۱)

ص: ۴۹

و اگر مقصود این است که آنـان تـا پایـان عمر دست برادری به یکـدیگر دادنـد، این نیز بر خلاف واقع است. همان گروه برادر! چه بسا خشم و غضب خود را نسبت به هم اظهار کرده و به ضرب و شتم یکـدیگر پرداخته‌انـد و بلکه برخی از آنان در آینده زندگی خود، به جنگ و ستیز با یکدیگر برخاسته و یکدیگر را به قتل رساندند.

سعـد وقـاص والی کوفه بود، عثمـان او را از ولا‌یت عزل کرد و ولیـد بن عقبه را به جای او معرفی کرد. عبـداللّهبن مسعود وقتی از جریان آگاهی یافت، حاضـر نشـد با «ولیـد» همکاری کند و کلیدهای بیت المال را، که خزانه‌دار آن بود، به سوی او افکند و گفت: آیا شایسته است سعد وقاص عزل شود و ولید بن عقبه جای او را بگیرد؟ «ولید» جریان را به عثمان گزارش کرد و گفت: عبداللّه بن مسعود درباره تو بدگویی می‌کند. عثمان فرمان داد او را روانه مدینه سازند.

آنگاه که وارد مـدینه شـد، عثمان بالای منبر خطبه می‌خواند. وقتی از حضور عبداللّهبن مسـعود در مسـجد آگاه شد درباره‌اش چنین گفت:

«ألا إنّه قَدْ قدمتْ علیکم دویبةُ سوء، مَنْ یمشی علی طعامِه، یقیءُ ویَسلَح».

«ای مردم، آگاه شویـد، جانور ریز و نامطلوبی وارد مـدینه شـد، کسـی که در میان غـذای خود راه می‌رود استفراغ می‌کنـد و فضـله می‌ریزد!»

در این هنگام ابن مسعود از دور فریاد زد: من چنین نیستم. من یار رسول اللّه در روز بدر و بیعت رضوان بودم.

عایشه از حجره خود با صدای بلند گفت: عثمان! این سخن را درباره یار پیامبر خدا می‌گویی!؟

عثمـان فرمـان داد عبـداللّه را از مسـجد بیرون کننـد. یکی از کارکنـان دربـار عثمان، ابن مسـعود را بر زمین کوبیـد و دنـده‌هایش را شکست. (۱)

اینان همان کسانی هسـتند که خداونـد ایشان را برادر یکـدیگر خواند و جناب شـیخ صالح درویش می‌پندارد که همه آنان، تا پایان عمر پاسدار حقوق اخوّت دینی بودند.

و در ایـن میـان، تنهـا عبـداللّه بـن مسـعود نبـود که او را بـا ضـرب و شـتم از مسـجد بیرون انداختنـد، بلکه عمـار یاسـر، (۲) ابـوذر و شخصـیت‌های دیگر، به وسـیله کارکنان عثمان مورد اهانت و ضـرب و شـتم واقع شدند و اخوت اسلامی، جای خود را به عداوت و کینه داد!

ص: ۵۰

برادر دینی بودن، دلیل بر رعایت حقوق نیست

خداوند بـا آیه یاد شـده، بر صـحابه منت می‌گـذارد و می‌فرمایـد: شـما در سایه اسـلام برادران یکـدیگر شدیـد و در آیه دیگر همه مؤمنان را برادر یکدیگر می‌خواند و می‌گوید:

إِنّمـا المُؤْمِنُونَ إِخْوَهٔ (۱)؛ ولی آیـا همه مؤمنـان به این حکم الهی گردن نهادنـد و در طول چهـارده قرن، هیـچ جنگ و خونریزی در میان آنان رخ نداد؟ قضاوت با خواننده گرامی است.

حکم الهی مسأله‌ای است، عملکرد مسـلمانان مسأله دیگر؛ و چه بسا این دو با یکدیگر تفاوت بسـیار پیدا کنند و به تعبیر نویسنده‌ای: «الإسـلام شـیء، والمسـلمون شـیء آخر». جای بسـی شـگفت است که قاضـی محکمه قطیف، از یک حکم تکلیفی، وضع خارج را پیش‌بینی می‌کند و می‌گوید: چون در سایه اسلام برادران دینی شدند، پس به یکدیگر تعرض نمی‌کردند و ستم روا نمی‌داشتند! در واقع نویسنده چشم خود را بر تاریخ قطعی و گفته‌های بزرگان همکیش خود می‌بندد.

آیه دوم:

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِى أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ. (۱)

«و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است، او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.»

آیه سوم:

وَ الَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ انْفَقْتَ مَا فِى الأَرضِ جَميعاً ما الَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلكنَّ اللَّهَ أَلَّف بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ. (۲)

«و دل‌هـای آن‌هـا را بـا هم الفت داد! اگر تمـام آنچه را که در روی زمین است، صـرف می‌کردی که میـان دل‌های آنان الفت دهی نمی‌توانستی، ولی خداوند در میان آن‌ها الفت ایجاد کرد. او توانا و حکیم است!»

نویسـنده، مضـمون هر دو آیه را بـا هم تلفیق کرده و چنین نتیجه می‌گیرد: خداونـد متعـال فضل خودش را بر پیامبرش و صـحابه یاد می‌آورد. فضـل او چیست؟ تأییـد و نصـرت و یـاری از جـانب خودش به وسـیله مؤمنین. کـدام مؤمنین؟ کسانی که خداونـد در میان دل‌های آنان الفت و

ص: ۵۱

محبت انداخت، که اگر پیامبر تمام آنچه در زمین از مال و ثروت وامکانات وجود دارد، به کار می‌بست، هرگز نمی‌توانست میان دل‌های آنان الفت و محبت ایجاد کند (۱).

تحلیل

جای تردید نیست که آیین اسلام وحدتی در دل‌های مردم آن زمان پدید آورد؛ زیرا همگان را به خدای واحد و روز جزا معتقد ساخت و بشر را مسؤول اعمال خویش معرفی کرد.

این نوع وحدت فکری و قلبی، سبب الفت و یگانگی شد و در جهاد با کفر او را یاری کردند. این مطلبی نیست که بر کسی پنهان بماند و با دو آیه کریمه بر آن استدلال شود.

سخن در جای دیگر است، آیا آنان پس از رحلت پیامبر خدا به همان الفت و مهربانی باقی ماندند و یا این‌که آز و طمع در غنایم و مناصب، بر وحدت و الفت آنان ضربت محکمی وارد ساخت؟

اتفاقاً قرآن مجید آنان را از چنین آینده‌ای تلخ بیم می‌دهد. گویا پیش بینی می‌کند که در آینده دچار چنین مشکلی خواهند شد؛ چنان که می‌فرماید:

وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُول قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُل أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ على اعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيئاً وَسَيَجْزى اللّهُ الشاكرينَ. (۱)

«محمدصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نیست مگر فرستاده خدا و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند و خداوند به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

این آیه به روشنی بیان می‌کند که زمینه بازگشت به دوران جاهلیت در میان یاران او قابل انکار نبود و لذا قرآن هشدار می‌دهد که مبادا با وفات پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم و یا قتل او به دوران جاهلیت بازگردید. سپس یادآور می‌شود که عقبگرد افراد به چنین عصری، به خود آنان ضرر می‌زند، نه به خدا؛ و تلویحاً می‌رساند که در میان یاران پیامبر خدا، مردان دلباخته به دین هستند که با پایمردی تمام در راه دین ثابت می‌مانند و خدا آنان را پاداش می‌دهد.

بنابراین، دو آیه مورد نظر نویسنده، ناظر به عصر رسول اللَّه و آیه سوم ناظر به عصر پس

ص: ۵۲

از رحلت آن حضرت است و این دو بـا هم کوچـک‌ترین منافـاتی نـدارد و از نظر اصـول تـاریخی، نمی‌تـوان حـالت جمعی را در شرایطی، گواه بر حالت آن جمع در زمان‌های دیگر گرفت.

پس از درگـذشت پیـامبر صـلّی اللّه علیـه و آلـه و سلّم بر اثر فتوحـات، غنـایم جنگی بـه مـدینه سـرازیر گردیـد و روح پارسـایی و آخرت‌گرایی در بسیاری از یـاران پیـامبر به دنیاگرایی و ثروت انـدوزی تبـدیل شـد؛ به گونه‌ای که طلاهایی که از عبـدالرحمن بن عوف به عنوان ارثیه برجـای مانـده بود، با تبر شکسـتند و میان ورثه تقسـیم کردنـد (۱) ولی در همین احوال ابوذر غفـاری، صـحابی بزرگوار رسول خدا، در ربذه از تشنگی و گرسنگی و گرمای جان سوز، جان به جان آفرین سپرد.

شاهدی از گفتار پیامبر خدا

پیشـتر گفـتیم آنچه دو آیه مـورد نظر او از آن حکـایت می‌کنـد، مربوط به عصـر پیـامبر خـداست، ولی پس از رحلت آن حضـرت، اوضـاع دگرگون شـد، و خود پیـامبر نیز از این جریـان بیم داشت و گویـا به نور الهی این وضع را پیش‌بینی می‌کرد که یاران وی به خاطر کشمکش در امور دنیوی، خون یکدیگر را خواهند ریخت، چنان که فرمود:

«لا ترجِعُوا مِنْ بَعدی کُفّاراً یضربُ بَعضُکُمْ رِقابَ بَعض». (۱)

«بعد از من در عداد کافران قرار نگیرید که برخی گردن برخی دیگر را بزنند.»

پیامبر گرامیصلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آینده دلخراش عمار یاسر گزارش می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

«تقتلك الفئة الباغیة»؛ «گروه ستمگر تو را می‌کشند.» (۲)

در رأس این ستمگران، یکی از یاران پیامبر و به قول شما «سیدنا معاویة!» و فردی که عمار را کشت یکی دیگر از صحابه حضرت به نام «ابو الغادیة الجهنی» بود.

بنابراین، چگونه می‌توان گفت آن الفت و شـفقت، در میان صحابه پیامبر به صورت دست نخورده و ثابت باقی ماند؟ اگر واقعاً تمام صحابه پیامبر لباس عدالت بر تن کردند و گردی بر آن‌ها ننشـست، پس چرا در عصـر عمربنخطاب، مغیرة بن شعبه (۱) که امیر کوفه بود، به زنا متهم شد و سه نفر از شهود بر عمل زشت او شهادت دادند، وقتی نوبت به چهارمی رسید با

ص: ۵۳

لطایف الحیل او را از شهادت دادن باز داشتند؛ زیرا قاضی محکمه که خود عمر بود گفت: مردی را نبینم که خدا بر زبان او چیزی را جاری سازد که فردی از مهاجران را رسوا کند. (۲)

اینها نمونه‌های کوچکی است از کارهای زشت برخی از صحابه و نمونه‌ای از جدال و نزاع آنهاست و گردآوری همه این مسائل کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد و هدف ما تنها ذکر چند نمونه است.

در بیان میزان پرهیزگاری برخی از صحابه (نه همه آنها) همین بس که نزدیکی با همسر در ماه مبارک رمضان مطلقاً (شب و روز) حرام بود، ولی برخی از آنان تحریم الهی را نادیده گرفته و به خویش خیانت می‌کردند، وحی الهی پس از گزارش خیانت آنان، تحریم را به روز منحصر کرد و تمتع را در شب آزاد اعلام نمود، چنان که می‌فرماید:

أُحلّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَأَنْتُم لِباسٌ لَهُنّ عَلِمَ اللَّهُ أَنّکُمْ کُنْتُمْ تَختانُونَ أَنفسَکُمْ .... (۱)

«آمیزش با همسرانتان در شبِ روزهایی که روزه می‌گیرید، حلال است. آن‌ها لباس شما هستند و شما هم لباس آن‌ها خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کردید (کار ممنوع را انجام می‌دادید)».

برخی تصور می‌کنند صحابه پیامبر، چه آنان که نام و نشانشان در کتب رجال آمده و یا آن‌ها که نام و نشانشان به دست نیامده است، فرشته و یا مافوق انسانند و در طول مدت زندگی گردی بر دامن آن‌ها ننشسته است. من به آن‌ها سفارش می‌کنم که تاریخ زندگی افراد ذیل را مطالعه کنند:

۱. ماعز اسلمی

۲. حاتم بن ابی بلتعه.

۳. حرقوص بن زهیر سعدی که در بیعت رضوان حضور داشت وبعداً رهبر خوارج شد.

۴. حارث بن سوید بن صامت که در غزوه بدر حضور داشت و در غزوه احد مسلمانی را به خاطر خونی که در جاهلیت ریخته شده بود، کشت.

۵. عبداللَّه اخطل که بعدها مرتد شد.

ص: ۵۴

۶. گروهی از صحابه که در احد و حنین از جبهه جنگ گریختند.

۷. عایشه و پارس کردن سگ‌های منطقه حوأب بر شتر او

۸. ابوالغادیهٔ الجهنی قاتل عمار.

بررسی زندگی آنان ثابت می‌کند که صحابه پیامبر، تافته جدا بافته‌ای نبودند. آنان این افتخار را داشتند که نور الهی را دیده و همنشین پیامبر بودند، ولی هرگز همگی لباس عصمت و یا تقوا و عدالت نپوشیدند که آنان را در طول عمر بیمه کند.

اصولًا در تاریخ هیچ ملتی چنین نیامده که یاران یک پیامبر الهی، به مجرد رؤیت یا معاشرت مختصری با او، به صورت یک انسان والا درآمده باشند.

آیه چهارم

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرینَ الّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْواناً وَیَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُون. (۱)

«آن اموال فیء، خاص بینوایان هجرت کرده‌ای است که از خانه‌هایشان و اموالشان رانده شده‌اند، در حالی که از خداوند، فضل و خشنودی می‌جویند و دین خدا و رسولش را یاری می‌دهند. هم اینان‌اند که راستگویند.»

جناب شیخ صالح در ذیل این آیه می‌نویسد:

«روشن است که این الفت و محبت و همدلی و صمیمیت، در اعماق دل‌های پر نور صحابه ریشه داشته است و هم چنان که می‌دانید صفات والایی همچون ایثار و فداکاری و اخوت و برادری، دوستی وصمیمیت، و پیوند پر عاطفه الفت و محبت همگی با آیات صحیح قرآن ثابت شده که مجموعاً فضای سرشار از محبت میان صحابه را ترسیم می‌کند ... در آیه گذشته اگر دقت کنید می‌بینید که در آن، اثبات محبت انصار با مهاجرین است.» (۲)

تحلیل

آنچه نویسنده در ذیل آیه آورده، کوچکترین ارتباطی به مضمون آیه ندارد و جز یک تفسیر به رأی، چیز دیگری نیست. خدا انسان را از پیامدهای پیشداوری باز دارد که چگونه برای اثبات مدعای خود، به تحریف مفاد آیه پرداخته و چیزهایی را بیان می‌کند که در آیه اصلًا

ص: ۵۵

وجود ندارد.

اکنون مضمون آیه را، با توجه به شأن نزول آن که در تفاسیر روایی آمده است، روشن می کنیم:

پیامبر گرامی قبایل بنی نضیر و بنی قینقاع را که یهودی بودنـد، به خاطر توطئه‌هایی که بر ضـد اسـلام و مسـلمین انجام می‌دادنـد از مـدینه بیرون رانـد؛ زیرا در یک قرارداد خصوصـی با این قبایل از آن‌ها پیمان گرفت که بر ضد اسـلام و مسـلمین توطئه نکنند، ولی آنان پیمان خود را شکسـتند و به توطئه‌چینی پرداختنـد. پیامبرصـلّی اللَّه علیه و آله و سلَّم طبق پیمان آن‌ها را از مـدینه بیرون رانـد و زمین‌های آنان را میان مهاجران تقسـیم کرد. آنگاه که نوبت به بنی قریظه رسـید، آن‌ها نیز مانند دو قبیله پیشـین پیمان شکنی کردند وبه حکم قاضـی که خود انتخاب کرده بود، محکوم به اعـدام شدند و زمین‌های آن‌ها نیز میان مهاجران تقسـیم شد. پیامبرصـلّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در این تقسیم مهاجران را بر انصار مقدم داشت.

علت تقـدیم مهاجران بر انصار این بود که مهاجران از خانه و کاشانه خود بیرون رانـده شدنـد و با فقر و تهیـدستی در مدینه زندگی می کردنـد، در حالی که انصار دارای زمین و مکنت بودنـد. این کار بر انصار سـنگین آمـد و تصور کردنـد که پیامبر به خاطر رابطه خویشاونـدی با مهاجران، آنان را بر انصار مقـدم داشـته است و لـذا آیه برای روشن کردن دیـدگاه پیامبر فرود آمد و فرمود: لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرینَ الّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْواناً وَیَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولِئِک هُمُ الصّادِقُونَ.

بنـابراین، این آیه برای روشن کردن اذهـان انصـار است، نه برای این که ثابت کنـد میان آنان کمال الفت و محبت و همـدلی وجود داشـته است. بنـابر نقـل طبری، وقتی پیـامبر اموال بنی النضـیر را میان مهاجران تقسـیم کرد، برخی از انصار درباره رفتار پیامبر سـخن گفتند، خدا آنان را با این آیات، مورد عتاب قرار داد. (۱)

سیوطی نقل می کند که انصار به پیامبر گفتند: «اموال بنی النضیر را میان ما و برادران مهاجرمان به طور مساوی تقسیم کن ....» (۲)

و لذا آیه بعدی برای ترمیم قلوب انصار به مدح آنان پرداخته که آنان نیز سـهمی در پیشبرد اسلام داشته‌اند و پیش از هجرت پیامبر، ایمان آورده و مدینه را برای ورود او و دیگران

ص: ۵۶

آماده ساخته‌اند، سپس آنان را به اموری توصیف می‌کند تا آنان را برای پذیرش این اوصاف آماده سازد، آنجا که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۱)

«و کسانی که در این سرا (مدینه) و سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند، در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند. کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند، رستگارند».

آیه دوم بیانگر سه مطلب است:

۱. «انصار، مهاجران را دوست می‌دارند.

۲. در دل خود به آنچه به آن‌ها داده شده، احساس نیاز نمی‌کنند.

۳. آنان را بر خویش مقدم می‌دارند»؛

ولی در حقیقت این «إخبار» نیست، بلکه «انشاء» و نوعی تکلیف است؛ یعنی باید چنین باشند. این مطلب به سان این است که فردی به فرزند خود بگوید: «پسرم نماز می‌خواند» او از نمازگزاری فرزندش خبر می‌دهد، در حالی که مقصود، تکلیف او به نماز است.

علمای بلاغت معتقدند که جمله خبریه، در دلالت بر الزام بالاتر از جمله انشائیه است.

بنابراین، آیه جنبه تربیتی دارد، نه هدف توصیفی؛ و لذا طبری نقل می‌کند که خدا آنان را با این آیات توبیخ می‌کند، به ویژه که لفظ «حاجت» در آیه به «حسد» تفسیر شده است.

این دو آیه و همچنین آیه بعدی (۱) حاکی از وجود زمینه‌هایی برای شکاف و اختلاف است که همواره در جامعه مهاجر و انصار وجود داشته و وحی الهی پیوسته در صدد پر کردن این شکاف‌ها و از بین بردن زمینه‌های اختلاف بوده است.

این ماجرا (اعتراض انصار بر رفتار پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم در تقسیم غنایم و ترجیح قریش بر آنها) یک بار دیگر در غزوه حنین تکرار شد؛ زیرا پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و

ص: ۵۷

سلَّم غنـایم فراوانی را به ابوسـفیان و امثال او داد. این رفتار پیامبر مایه ناراحتی انصار شـد. پیامبر گرامی از طریق مـذاکره و دلجویی، کدورت آنان را برطرف کرد و فرمود:

«ای گروه انصار، چرا از مختصـر مالی که به قریش دادم تا آن‌ها در اسـلام اسـتوار گردند و شـماها را به اسـلام خود واگذار نمودم؛ دلگیر شدید؟ آیا راضـی نیستید که دیگران شتر و گوسـفند ببرند و شما پیامبر را همراه خود ببرید؟ به خدا سوگند اگر همه مردم به راهی بروند و انصار به راه دیگر، من راه انصار را انتخاب می‌کنم». سپس برای انصار و فرزندان انصار طلب رحمت نمود.

سخنان پیامبر، آن چنان عواطف انصار را تحریک کرد که همگی گریه‌کنان گفتند: ای پیامبر خدا! ما به قسـمت خود راضـی هستیم و کوچک‌ترین گله‌ای نداریم. (۱)

داستانی جالب!

نویسـنده در بخشـی از کتـاب خـود آورده است: اکنون به داسـتان ذیـل، که علی اردبیلی در کتـاب «کشف الغمه» نقـل کرده، توجه کنیـد: از امام زین العابدین علی بن الحسـینعلیمها السَّلام روایت است که فرمود: «گروهی از مردم عراق خدمت حضـرت آمدند و از ابوبکر و عثمان در محضر ایشان نکوهش کردند. وقتی صحبتشان تمام شد، حضرت سجاد علیه السَّلام فرمود:

ممکن است به من بگویید که آیا شما از مهاجرین اوّلین هستید که خداوند درباره آنان فرمود:

الّذینَ أُخرجوا من دِیارهم ...؟

گفتند: خیر، سپس پرسید: شما از آنها هستید که خداوند درباره ایشان فرمود: الّذین تبوؤا الدار والإیمان؟

گفتند: خیر.

فرمود: پس وقتی اعتراف کردید که از دو گروه اوّل نیستید، گواهی می‌دهم از کسانی هم نیستید که خداوند درباره آنان فرمود: وَالّذین جاءوا مِنْ بَعْدِهِم یَقُولونَ رَبَّنا اغْفِر لنا ولاخواننا ....

«آنان که پس از ایشان آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز.»

سپس فرمود: برخیزید و از اینجا بروید!

ص: ۵۸

تحلیل

اوّلًا مؤلف کتاب کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی است نه علی اردبیلی و این حاکی از آن است که مؤلف، شخصاً به کتاب مراجعه نکرده و مطلب را به نقل از دیگران آورده است.

با فرض این که وی به مصدر داستان مراجعه کرده و تبدیل «اربلی» به اردبیلی غلط مطبعی است، باید گفت که مؤلف کشف الغمه خبر را از کتاب حلیهٔ الأولیاء (۱) در شرح حال امام سجادعلیه السَّلام گرفته است و آن را با سندی از امام سجادعلیه السَّلام نقل می‌کند. اتفاقاً در سند آن ابراهیم بن قدامه جمحی است که می‌گویند: «مدنی لا یُعرف»، فرد مجهول و ناشناخته‌ای است حتی ذهبی از وی خبری نقل می‌کند و می‌گوید: «وهو خبر منکر». (۲)

آیا صحیح است با یک چنین خبری که از یک کتاب مخالف نقل شده، نه موافق؛ آن هم با سند انسان مجهول، بر عقیده و اندیشه‌ای استدلال نمود؟!

شما دیگران را نصیحت می‌کنید که به تاریخ مراجعه نکنند و اگر مراجعه کردند سند را ببینند، ولی خود به این نصیحت عمل نمی‌کنید.

ثانیاً: سیوطی این داستان را از ابن عمر، به دو صورت نقل می‌کند؛ گاهی می‌گوید:

عبداللَّه بن عمر شنید که مردی درباره مهاجران بدگویی می‌کند؛ و گاهی می‌گوید: ابن عمر شنید مردی از عثمان بدگویی می‌کند. او آیات سه‌گانه را به نحوی که گذشت برای او تلاوت کرد. (۱)

گویی داستان سرایی که این قصه را ساخته، گاهی آن را به حضرت سجاد و بار دیگر به عبداللَّه بن عمر نسبت داده است. (۲)

گواهی از نهج البلاغه

مؤلف خطبه‌ای را از نهج البلاغه نقل کرده که امام علیعلیه السَّلام در آنجا یاران پیامبر خدا را چنین توصیف می‌کند:

«لَقَدْ رَایْتُ أَصحابَ مُحَمّدٍصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فَما أری أَحداً یُشْبهِهم مِنْکُمْ لَقَدْ کانُوا یُصْبِحُون شُعْثاً غُبراً وَقَدْ باتُوا سُجَّداً وَقِیاماً یُراوِحُونَ بَیْنَ جِباهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ یَقِفُونَ عَلی مِثل الجَمرِ مِنْ ذِکْر مَعادِهِمْ ....» (۱)

ص: ۵۹

«همانا یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دیدم، کسی را نمی‌بینم که همانند آنان باشد. روز را ژولیده مو و گردآلود به شب می‌رسانند و شب را به نوبت در سجده یا قیام به سر می‌بردند، گاه پیشانی بر زمین می‌ساییدند و گاه گونه بر خاک، از یاد معاد چنان ناآرام می‌نمودند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند ...».

تحلیل

اوّلًا، باید دید آیا امام علیعلیه السّلام در مقام ستایش همه یاران پیامبر است و می‌خواهد همه صحابه را، از پانزده هزار نفر شناخته شده تا صد هزار صحابی ناشناخته به عدالت توصیف کند، و یا درباره گروه خاصّی سخن می‌گوید؟ یعنی «آنان که روز را گردآلود به شب می‌رساندند و شب نیز به نوبت در سجده یا قیام به سر می‌بردند. گاه پیشانی بر زمین می‌سودند و گاه گونه بر خاک. یاد معاد آنان را چنان ناآرام می‌کرد که گویی بر پاره آتش ایستاده‌اند!»

همگی می‌دانیم این خصایص و ویژگی‌ها از آن برخی صحابه است نه همگان؛ زیرا قطعاً گروه‌های زیر را شامل نمی‌شود:

۱. اعراب بادیه نشین.

۲. کسانی که تا آخرین لحظه با پیامبر جنگیدند، آن گاه که مغلوب شدند، پیامبر آنان را بخشید و آزاد کرد.

. مرتدین و کسانی که پس از رحلت پیامبر از دین برگشتند.

این سه گروه تا آخر، عمر دارای چنین صفاتی نبودند.

شما اگر مایلید این افراد را بشناسید، ما اکنون نمونه‌هایی از آن افراد مورد نظر امام را نام می‌بریم:

۱. مصعب بن عمیر قرشی از قبیله بنی عبدالدار.

۲. سعد بن معاذ انصاری، از اوسیان.

۳. عبداللّه بن رواحه انصاری، از خزرج.

۴. جعفر بن ابی طالب از بنی هاشم.

ص: ۶۰

۵. عمار بن یاسر.

۶. ابوذر غفاری.

۷. مقداد بن اسود کندی

۸. خبّاب بن ارت.

و مانند آنان، که غالباً اصحاب صفه و فقیران جامعه بودند.

امیرمؤمنان درباره این گروه سخن می گوید، نه درباره یکایک صحابه، تا آن را سند تقوا و عدالت همه صحابه بدانیم.

ثانیاً: ما نسبت به صحابه سخنی نداریم و یکی از تهمت‌های ناروا این است که شیعه را با ویژگی «دشنام» به صحابه معرفی می کنند، بلکه ما معتقدیم هر فردی که با پیامبر مصاحبت داشته و نور وحی و نبوّت را از نزدیک مشاهده کرده، به ویژه آنان که در نبردهای بدر و احد و احزاب، در رکاب پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم شمشیر زده‌اند، همگی محترم‌اند.

ولی این مقام و منزلت نباید مانع از آن شود که ما همه اعمال آنان را درست بدانیم و بر تمام رفتارهای آنان صحّه بگذاریم، حتی آن جا که آشکارا کاری بر خلاف شرع انجام دهند و یا خون پاکی را بریزند.

اگر امام زین العابدینعلیه السّلام در باره صحابه پیامبر دعا می کند، گروه خاصّی را در نظر می گیرد و می‌فرماید:

«اللّهُمَّ وَاصْحابُ مُحَمَّدٍ خاصَّةً الَّذِینَ أَحْسَنُوا الصَّحابَةَ وَالَّذِینَ أَبْلُوا الْبَلاءَ الْحَسَنَ فِی نَصْرِهِ». (۱)

«پروردگارا! یاران محمدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ویژه آنان که با او به نیکی همنشینی کرده‌اند و در راه یاری او به خوبی امتحان داده‌اند ....»

نتیجه این که نمی‌توان با این دعاها و ستایش‌ها، لباس قداست بر دامن تک تک آن‌ها پوشانید و آنان را مافوق نقد و بررسی دانست، بلکه باید گفت همنشینی با پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم زمینه ساز فضیلت و کرامت است، مشروط بر این که عمل خلافی از آنان سر نزند.

ص: ۶۱

مقام صحابه بالاتر از مقام پیامبر نیست. خدا به پیامبر بزرگوارش چنین خطاب می کند:

لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِين. (۱)

«اگر مشرک شوی، اعمال نیک تو باطل می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»

مسلّماً پیامبر، معصوم از گناه و خطاست، ولی در عین حال، خدا با این ضابطه به من و شما تفهیم می کند که نباید افرادی را فوق انسان‌ها بدانیم و همه کارهای آنان را صحیح بشماریم.

شگفت اینجاست که پیامبر گرامیصلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «قاتل عمار در آتش است» و یکی از اصحاب پیامبر به نام ابوالغادیه جهنی او را می کشد، به جای این که او را اهل آتش بدانند، می گویند:

«إنّه كان متأوّلًا وللمجتهد المخطئ أجر». (۱)

«او حدیث پیامبر را تأویل کرد و مجتهد به خطا رفته، اجر و پاداش دارد».

شگفتا! یک صحابی خون صحابی دیگر را می‌ریزد و او را اهل آتش می‌داند، با این حال از نظر شما پاداش هم می گیرد.

تاکنون گوش جهانیان این مطلب را نشنیده که فردی عمداً انسان بی گناهی را بکشد و مدعی شود که من او را مهدورالدم می‌دانستم و لذا او را کشتم، بعد به او بگویند: دست شما درد نکند! این هم پاداش تو.

و تنها ابوالغادیه جهنی چنین نبود، بلکه مانند او در میان صحابه پیامبر کم نیستند، از باب نمونه:

* مسلم بن عقبه اشجعی از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود. (۱) او وقتی از کشتار اهل مدینه فارغ شد سربازانش اموال مردم را سه بار غارت کردند. او به این اکتفا نکرد و تصمیم گرفت چنین بلا-یی را بر سر مردم مکه نیز بیاورد؛ زیرا مردمِ این دو شهر، زیر بار حکومت امویان نمی‌رفتند. (۲)

* بسر بن ابی ارطاهٔ، از اصحاب پیامبر خداست، او به دستور معاویه راهی یمن و حجاز شد و مأموریت یافت کسانی که اطاعت علیعلیه السَّلام را به گردن دارند، به سختی گوشمال دهد.

ص: ۶۲

جرائمی را مرتکب شد که ابن حجر می‌گوید: بهتر است گفته نشود. یکی از جرائم او این است که: دو کودک عبیداللّٰه بن عباس را، که فرماندار علی در یمن بود، سر برید! (۱)

گروه‌های مختلف صحابه

جناب شیخ درویش از روی عاطفه سخن می‌گوید، در حالی که معتقد است آنان از نظر فضیلت و قداست دارای مراتب گوناگون هستند، ولی همگی در قداست و پاکی، مشترک‌اند.

وی اگر فرصت می‌یافت و آیات مربوط به صحابه را مطالعه می‌کرد، در این اندیشه تجدید نظر می‌نمود؛ زیرا قرآن آن‌ها را به گروه‌های مختلف تقسیم کرده که برخی از آنان به کلّی فاقد فضیلت بودند و حتی شخصیتی صنفی داشتند.

اکنون به این گروه‌ها، به صورت موجز اشاره می‌کنیم. خوانندگان گرامی می‌توانند با مراجعه به تفسیر آیات یاد شده در مورد آنان، شناخت بیشتری پیدا کنند:

۱. منافقان شناخته شده. (۱)

۲. منافقان ناشناخته. (۲)

۳. مسلمانان بیمار دل. (۳)

۴. مسلمانان دهن بین. (۴)

۵. کسانی که عمل شایسته و ناشایست را به هم آمیخته‌اند. (۵)

۶. کسانی که تا مرز ارتداد پیش رفته‌اند. (۶)

۷. کسانی که با پول، دل آن‌ها به دست می‌آید. (۷)

۸. کسانی که در میدان نبرد در برابر کافران پا به فرار می‌گذارند. (۸)

۹. افرادی که فاسق و نافرمانند. (۱)

۱۰. کسانی که اسرار پیامبر را فاش می‌کنند. (۲)

۱۱. کسانی که پیامبر را آزار می‌رسانند. (۳)

۱۲. کسانی که پیامبر را در حال خطبه نماز جمعه رها کردند و در پی لهو و تجارت رفتند. (۴)

ص: ۶۳

البته افراد نکوهش شده از صحابه در قرآن بیش از این‌ها است، ولی ما به همین دوازده گروه بسنده کردیم.

نتیجه این که صحابه پیامبر نیز به سان تابعان، فرشته یا مافوق انسان نبودند، بلکه همچون دیگر طبقات، در میان آنان، صالحان و پاکان و انسان‌های وارسته‌ای بودند که چه بسا اگر دعا می‌کردند، رحمت خداوند نازل می‌شد؛ و در عین حال در میان آنان این گروه دوازده‌گانه نیز دیده می‌شدند که هرگز نمی‌توان آن‌ها را عادل و پارسا نامید، ولی چون همگی نور خدا را دیده بودند، از احترامی برخوردارند، گرچه این احترام نمی‌تواند توجیه‌گر کارهای خلاف و نادرست برخی از آن‌ها باشد.

از این بحث گسترده نتیجه می‌گیریم که:

۱. یاران پیامبر همگی از نظر تقوا و پیراستگی در یک درجه نبودند، بلکه در میان آنان متقی و غیر متقی وجود داشت. وجود گروه‌های دوازده‌گانه گواه بر گفتار ماست.

۲. قرآن هرگز ما را از پژوهش درباره صحابه منع نکرده و این که اخیراً می‌گویند ما نباید در مورد کارهای صحابه به بحث و بررسی بپردازیم، بر خلاف آموزه‌های قرآن کریم است که برای سرپوش نهادن بر اعمال ناصحیح گروهی از آنها مطرح می‌شود. اگر واقعاً بحث و بررسی ممنوع بود، چرا قرآن از آنان با این صفات متضاد یاد کرده است؟

۳. از آن جا که ما دین خود را از پیامبر و از طریق این گروه می‌گیریم، به حکم خرد باید دقت بیشتری کنیم تا آن را از سرچشمه پاک و زلال به دست آوریم.

۴. بر خلاف نظر عده‌ای که می‌گویند تفحص از صحابه موجب سست شدن پایه‌های دین می‌گردد، به عکس این کار موجب تقویت دین می‌شود؛ زیرا پس از تحقیق روشن می‌شود که همه آنان یکسان نبوده‌اند و در میان آنان، شایستگان و نخبگان گرانسنگی وجود دارند که باید دینمان را از آنان بگیریم.

۵. اگر عذر پیشین صحیح باشد، باید درباره تابعان نیز تحقیق نکنیم، چون ما دین خود را از طریق تابعان از صحابه گرفته‌ایم.

۶. قرآن هرگز آنان را فوق انسان ندانسته و ما را از بحث و بررسی درباره آنها باز نداشته، بلکه در مواردی به بحث و بررسی امر کرده است؛ چنان که درباره ولید بن عقبه، که خبر نادرستی

ص: ۶۴

درباره قبیله بنی المصطلق آورد، می‌فرماید:

إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَباءٍ فَتَبَیَّنُوا. (۱)

«اگر فاسقی گزارشی را آورد، درباره آن تحقیق کنید.»

۷. صحابه هرگز فوق قانون نبودند و رفتار آنان یکی از منابع تشریع و قانونگذاری نیست، بلکه همگی باید از قانون الهی پیروی کنند، نه این که رفتار آنان تعیین کننده قانون باشد.

ثقل اکبر و ثقل اصغر

نویسنده محترم، با ذکر عنوان فوق، تقریباً تا آخر کتاب، علاقه‌مندی خود را به اهل بیتعلیهم السَّلام اظهار نموده و یادآور می‌شود که پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به ما دستور فرموده که به ثقل اصغر یعنی اهل بیت، به سان ثقل اکبر یعنی قرآن، چنگ بزنیم، آنگاه درباره مفهوم اهل بیتعلیهم السَّلام سخن می‌گوید و اقوالی را درباره آل پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نقل می‌کند و می‌گوید: مراد بنی‌هاشم و بنی عبدالمطّلب است، سپس اضافه می‌کند:

هیچ کتابی از کتب اعتقادی اهل سنت نیست، مگر آن که در آن نسبت به اهل بیت ابراز موالات و مودت شده است و سفارش پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم که فرمودند: «اذکّرُکم اللَّه فی أهلِ بَیتی أُذکّرُکُم اللَّه فی أهلِ بَیتی». (۱)

تحلیل

در این که برادران اهل سنت، دوستداران اهل بیت هستند، حرفی نیست؛ زیرا محبت و مودّت آنان در قرآن و سنت وارد شده است.

اکنون می‌پرسیم: معنای مهر ورزیدن به آل رسول صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم چیست؟

آیا مقصود تنها مهر قلبی و روانی است یا این که هدف از این مودّت و محبّت برقراری رابطه با آنان و پیروی از آنها در زندگی است؟ و به یک معنی اخذ معارف و احکام از آنهاست؛ زیرا در روایت مسلم، پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم به هر دو سفارش می‌کند: به ثقل اکبر و ثقل اصغر و از این که ثقل اصغر در کنار قرآن آمده، مقصود از سفارش به آن‌ها بهره‌گیری هدایتی است، در این صورت سؤال می‌شود:

ص: ۶۵

شما عزیزان که ادعای مهر و مودّت نسبت به آل رسول دارید، چه مقدار از معارف و احکام را از آنها برگرفته‌اید؟

در صحیح بخاری حتی یک روایت از امام صادقعلیه السَّلام نقل نشده، در حالی که از عمران بن حطان خارجی روایت آورده است. شما به تمام فقیهان مکه و مدینه؛ از فقهای هشت‌گانه مدینه گرفته تا اوزاعی و ابن ابی لیلی و غیر آن‌ها مراجعه کرده‌اید، حال چه مقدار حدیث از آل رسول صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم در سنن و صحاح منعکس است؟ از ابوهریره متجاوز از ۵۰۰۰ روایت نقل می‌کنید که فقط پیامبر را حدود سه سال درک کرده است، ولی امیرمؤمنان، علیعلیه السَّلام که از دوران کودکی تا لحظه رحلت با پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم بود، در مجموع صحاح و سنن، بیش از ۵۰۰ روایت نیاورده‌اید!

اگر واقعاً در این دوستی پا برجا و استوارید، مقداری از آموزه‌های اهل بیتعلیهم السَّلام را در کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود بیاورید!

در تمام کتابخانه‌های مکه و مدینه، کتابی که بیانگر احادیث و روایات اهل بیتعلیهم السَّلام باشد، به چشم نمی‌خورد، اگر هم شخصی اهدا کند، به کراهت می‌پذیرند در خزانه‌های مخفی و دور از دسترس خواننده نگه می‌دارند.

سخن دیگر درباره مفهوم اهل بیت است، که از نظر شما همه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را فرا می‌گیرد، در این جا، نظر شما را به این نکته جلب می‌کنیم که اگر مقصود از اهل بیت بستگان پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم است، مسلّماً همگی بستگان پیامبر بودند و اگر مقصود اهل بیتی است که در حدیث ثقلین آمده؛ یعنی:

«إنّی تارکٌ فیکُمُ الثِّقلین، کتابَ اللَّه وعِتْرَتی أهل بَیتی ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا».

«مردم! من در میان شما دو یادگار گرانبها می‌گذارم، تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید، گمراه نمی‌شوید.»

در این روایت اهل بیت در کنار قرآن آمده است و به حکم این که همسنگ قرآن هستند، باید مانند قرآن مایه هدایت و پیراسته از خطا باشند و مسلّماً همه بنی هاشم و بنی عبدالمطّلب از خطا معصوم نبوده و اشتباهاتی را مرتکب شده‌اند.

در این قسمت باید سراغ روایاتی برویم که اهل بیت را معنا می‌کند و درگذشته یادآور

ص: ۶۶

شـدیم که پیامبر صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم در خانه امّ سـلمه عبایی بر دوش پنـج تن افکنـد و فرمود: «اللّهم هؤلاءِ أهل بَیتی». حتی زمانی که امّ سلمه خواست در زیر عبا قرار گیرد، پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم او را از این کار بازداشت.

گلایه دوستانه

جناب درویش از پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم نقل می‌کند که آن حضرت شیوه درود بر خود را به یارانش آموخت و گفت به هنگام فرستادن درود بر من بگویید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد ...».

اکنون می‌پرسیم چرا در تمام خطبه‌های نماز جمعه و کتاب‌های شما به هنگام فرستادن درود بر پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم، آل محمد بر آن عطف نمی‌شود و همگان می گویند ومی‌نویسند: «صلّی اللَّه علیه و سلم»؟!

و عجیب این که وقتی آل محمّـد را در کنار حضـرتش می گوینـد، فوراً و «صـحبه» را بر آن می‌افزاینـد، در حالی که در هیچ روایتی درود بر صحابه در کنار درود بر پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم وارد نشده است.

در این صورت صـلوات رایـج در خطبه‌هـا و کتاب‌هـا یـا ناقص یا بر خلاف چیزی است که پیامبر صـلَّی اللَّه علیه و آله و سـلَّم به آن دستور داده است. پس کجاست آن محبت و مودّت شما نسبت به اهل بیتعلیهم السَّلام و چرا در فکر اصلاح این امور نیستید؟

دوست صـاحب قلم، شـیخ صالـح، در ادامه بخشـی از حقوق اهـل بیتعلیهم السَّلاـم را برشـمرده ولی اسـتقصا نفرموده‌انـد. کسانی که علاقه‌مندنـد حقوق اهل بیتعلیهم السَّلام را از دیـدگاه قرآن و سـنت به دست آورند، به کتاب «مفاهیم القرآن»، ج ۱۰، مراجعه کنند. در این جا به مطالب اصلی آن اشاره می‌شود:

۱. ولایت و زمامداری (مرجعیت سیاسی).

۲. اخذ دین از آنان (مرجعیت علمی).

۳. اطاعت از آنان.

۴. مودّت آنان.

ص: ۶۷

۵. صلوات بر آنان در تشهد.

۶. پرداخت خمس به آنان.

۷. پرداخت فیء به آنان.

۸. تسلیم انفال به آنان.

۹. تحریم صدقه بر آنان.

۱۰. ترفیع بیوت آنان.

افسانه تفرقه انگیز؟!

یا

شهادت حضرت زهراعلیها السَّلام

«عجیب‌تر این که اخیراً افسانه شهادت حضرت فاطمهعلیها السَّلام را بافته و به آن پر و بال می‌دهند، واقعاً خنده‌آور است و بعید نیست که عده‌ای مؤمن و مخلص به اهل بیتعلیهم السَّلام این چرندیات را باور کنند. راستی حق هم دارند، وقتی کسی مطالعه نمی‌کند و به منابع دسترسی ندارد و با علما و روشنفکران طرف مقابل یا حداقل بی‌طرف آشنایی و رابطه ندارد، از کجا بداند که این داستان‌ها و افسانه‌ها مشتی دروغ است؟». (۱)

تحلیل

جناب درویش! باید یادآور شوم که شهادت حضرت زهرا علیها السَّلام حقیقت است و افسانه نیست و من بسیار خوشحال می‌شدم اگر افسانه بود؛ زیرا به دخت گرامی پیامبر این گونه هتک احترام نمی‌شد، ولی چه کنم که تحقق این آرزو عملی نیست و این ماجرا حقیقت دارد؟

در ابتدای این نوشتار، چکیده تاریخ جانگداز یورش به خانه وحی را در نخستین فصل تحت عنوان «عامل تفرقه چیست؟» آوردیم، دیگر نیازی به آوردن متون عربی نیست، فقط به طور گذرا خلاصه همه را نقل می‌کنیم.

ص: ۶۸

بلاذری در کتاب «انساب الاشراف» (۲)، از هتک حرمت نام برده و آن را به روشنی بیان کرده‌اند. ما برای اختصار به ترجمه آنچه که بلاذری آورده است اکتفا می‌کنیم.

«ابوبکر به دنبال علی فرستاد تا بیعت کند، ولی او از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید، سپس عمر همراه با فتیله آتشزا حرکت کرد و با فاطمه در درگاه خانه روبه رو شد. فاطمه گفت: فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: آری، این کار در دینی که پدرت آورده، استوارتر و بهتر است!»

از این سند تاریخی، دو مطلب استفاده می‌شود:

۱. اخذ بیعت برای خلیفه اوّل با تهدید و ارعاب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است. حال باید پرسید آیا این نوع بیعت ارزشی دارد؟

۲. سوزاندن خانه دخت گرامی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم برای دستگاه خلافت چندان مهم نبوده است.

علاوه بر «بلاذری» که ماجرای یورش به خانه وحی را ذکر کرده است، گروهی دیگر نیز آن را نقل کرده‌اند، با مراجعه به مدارکی (۱) که در پاورقی می‌آید، روشن می‌شود که این ماجرا، افسانه نوظهوری نیست، بلکه حقیقتی دیرین است.

در این مدارك به روشنی آمده است که عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر، از او عیادت کرد. ابوبکر پس از گفتگوی طولانی به عبدالرحمن گفت: آرزو می‌کنم که ای کاش سه کار را انجام نداده بودم و نیز ای کاش سه چیز را از پیامبر پرسیده بودم، آن سه کاری که آرزو می‌کنم ای کاش انجام نداده بودم یکی این است که ای کاش به خانه فاطمه بی احترامی نمی‌کردم و او را به حال خود می‌گذاشتم، هر چند بستن در آن خانه نشانه جنگ بود ....

جناب شیخ صالح درویش! آنچه را که شما افسانه می‌خوانید، شاعر معروف مصر حقیقت می‌داند و آن را یکی از مفاخر عمر می‌شمارد، شما چگونه آن را افسانه می‌پندارید؟!

محمد حافظ ابراهیم در قصیده عمریه خود (که در مدح عمر سروده است)، تصمیم خلیفه بر هتك حرمت را از مفاخر او می‌شمارد و در ضمن قصیده چنین می‌گوید:

ص: ۶۹

وقولةٍ لعليّ قالَها عُمَرَ

أكْرِمْ بِسامِعِها أَعْظِمْ بِمُلْقيها

سخنی که عمر به علیعلیه السَّلام گفت؛ چه شنونده‌ای بزرگ و چه گوینده‌ای با عظمت داشت!

حرّقْتُ دارَكَ لا أُبقی عَلیكَ بِها

إنْ لَمْ تُبایع وَبنتُ المُصطَفی فیها

خانه‌ات را آتش می‌زنم و تو را در آن زنده نمی‌گذارم، اگر بیعت نکنی، با این که می‌دانم دختر پیامبر در آن است.

ما كانَ غیرُ أبی حفص یَفُوهُ بِها

أمامَ فارسِ عَدْنانٍ وَحَامِیها

جز عمر کسی نمی‌توانست این سخن را در برابرِ یکّه سوار عرب عدنانی و مدافع آن‌ها به زبان آورد!؟

این رویدادهای تلخ و جانسوز، سبب شد که فاطمه پس از پدر بزرگوارش چند صباحی بیش زنده نماند، و شربت شهادت بنوشد و با توجه به این که در قرون نخست قلم به دست اموی‌ها و سپس عباسی‌ها بود، مسلماً حقایقی در کار بوده ولی از ترس بازگو نکرده‌اند و همین مقدار که در مدارکِ یاد شده و غیر آن‌ها آمده، از معجزات تاریخ است.

عایشه و داستان مظلومیت زهراعلیها السَّلام

صحیح بخاری از زبان عایشه درد دل زهرا را چنین توصیف می‌کند:

فاطمهعلیها السَّلام دخت گرامی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم کسی را نزد ابوبکر فرستاد تا سه چیز را برگرداند:

۱. میراث او از رسول خداصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم.

۲. فدک.

۳. آنچه از خمس غنایم خیبر مانده بود.

ص: ۷۰

ابوبکر در پاسخ گفت: از پیامبر شنیده است که «لا نُوَرث ما ترکناه صدقهٔ ...»؛ «ما- پیامبران- ارث نمی گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است و زندگی آل محمّدصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم از همین مال تأمین می‌شود ....»

تا این که می گوید: «فاطمه از پاسخ ابوبکر خشمگین شد و او را ترک کرد و دیگر با او سخن نگفت و پس از پیامبر شش ماه زنده بود.» (۱)

وقتی فاطمهعلیها السَّلام درگذشت، شوهرش علیعلیه السَّلام او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از درگذشت او آگاه نساخت و تا فاطمه زنده بود، علی با ابوبکر بیعت نکرد. (۲)

حدیث یاد شده حاکی است که امام وهمسرش، مدت شش ماه از بیعت با او سرباز زدند. اگر خلافت ابوبکر شرعی وبه اصطلاح جامع شرایط بود، چرا فاطمه دختر گرامی پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم جهان را در حالی که بر او خشمگین بود، وداع کرد و همسرش نیز تا شش ماه با او دست بیعت نداد؟

دست نیاز

جناب شیخ صالح تحت عنوان «دست نیاز»، دو مطلب را یادآور می‌شود:

۱. چیزی را بر کلام خدا و رسول او مقدم نداریم.

۲. نسبت به صحابه و اهل بیت پیامبر صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم کینه‌ای در دل نداشته باشیم.

اتفاقاً هر دو نیاز او از سوی شیعیان تأمین شده و تنها خود او و همفکرانش هستند که باید در این راه یاری و همراهی کنند.

ما هم می گوییم:

یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَی اللَّه وَرَسُوله. (۱)

«ای افراد با ایمان، بر خدا و پیامبر او سبقت نگیرید.»

ما نیز معتقدیم:

ص: ۷۱

وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرةُ مِنْ أَمْرِهِم .... (۲)

«هیچ مرد و زن مسلمانی حق ندارند که چون خدا و رسول در امری داوری کنند، برای خود در کار خویش اختیاری جز پذیرش آن داشته باشند».

ولی باید ببینیم قضاوت و داوری خدا چه بوده است؟

خدا و رسول او، تمسک به گفتار و رفتار اهل بیتعلیهم السَّلام را مایه نجات و هدایت دانسته‌اند.

پیامبر خاندان رسالت را به‌سان کشتی نوح شمرده است که هر کس با آن همراه شود، نجات پیدا می‌کند و آن که از آن جدا شود، هلاک و گمراه می‌گردد. (۱)

لازم به یادآوری است که نیاز او از طریق عمل به همین دو سفارش تأمین می‌شود؛ همچنان که هیچ فرد شیعه‌ای نسبت به صحابه پیامبرصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم از آن جهت که یار و یاور او بوده و او را کمک کرده‌اند، کینه‌ای در دل ندارد، ولی این به آن معنا نیست که آن‌ها را فوق انسان و برتر از قانون الهی بدانیم و اگر قانون شکنی کردند، مهر سکوت بر لب و قلم بنهیم و در این باره چیزی نگوییم و ننویسیم.

من در این جا با دوست صاحب قلم خود، خداحافظی نموده، اندرزهای دلسوزانه خود را به حضورشان تقدیم می‌کنم و از خداوند متعال برای خود و ایشان و همه دوستداران اهل بیتعلیهم السَّلام آرزو و درخواست آمرزش دارم.

۱۹ رمضان ۱۴۲۷ ه. ق.

برابر ۲۱ مهرماه ۱۳۸۵

قم المشرفه

ص: ۷۲

۱. محدثان هر دو گروه (شیعی و سنی) این حدیث را از پیامبر گرامیصلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند که «إنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ؛ کِتابَ اللَّهِ وَعِتْرَتی، ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً».

۲. آل عمران: ۱۰۲، «به ریسمان الهی چنگ زنید و از هم جدا نشوید.»

۱. صحیح بخاری، حدیث ۶۵۰۲

۱. صحیح بخاری، حدیث ۱۱۴. این حدیث در صحیح بخاری با شماره‌های ۳۰۵۳، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱، ۴۴۳۳، ۵۶۶۹، ۷۳۶۶ نیز آمده است.

۱. احزاب: ۵۲

۱. برای آگاهی از هرج و مرج در سقیفه و دشنام‌گویی برخی، به مدارک زیر مراجعه شود: طبری، ج ۳، ص ۲۰۱، حوادث سال ۱۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۶۳، حوادث سال ۱۱؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ المواهب اللدنیه، ج ۴، صص ۵۴۴، ۵۴۶ و ....

۱. متن حدیث چنین است: «فوجدتْ فاطمهٔ علی أبی بکر فی ذلک، فهجرْته فلم تُکلّمه حتّی توّفیت» محقق صحیح بخاری، فعل «فوجدت» را به «غضبت» تفسیر کرده است. بنابراین، فاطمه، جان به جان آفرین داد در حالی که از خلیفه وقت خشمگین بود.

همچنین بخاری در «باب مناقب قرابهٔ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم:

حدیث ۳۷۱۴، نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «فاطمهٔ بضعهٔ منّی، فمن أغضبها، أغضبنی».

۱. صحیح بخاری، باب غزوه خیبر، حدیث ۴۲۴۱

۱. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره.

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳، چاپ بیروت.

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲، حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

والأموال، ص ۱۹۳، کامل مبرّد، ج ۱، ص ۱۱، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱، عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۳، تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۱۱۷، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۸ و ....

ص: ۷۳

۱. ابن حزم، المحلی، ج ۱۱، ص ۲۸۶

۱. تفسیر الالوسی، ج ۲۱، ص ۷۶

۲. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۰۰

۳. المحلی، ج ۱۰، ص ۴۸۲

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۶۱، و ج ۲، ص ۲۸۱ و ج ۴، ص ۲۴۶

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۷

۲. بحار، ج ۲، ص ۸۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۷

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۹

۱. اوائل المقالات، صص ۴۳ و ۴۲

۱. قُلْ تَعالَوا نَدْعُ أَبْنائَنا وَأَبْنائَكُمْ وَنِسائَنا وَنِسائكُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنفُسَكُمْ ... «بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را دعوت کنیم و شما زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود ...» (آل عمران: ۶۱).

۱. متن روایت: «قالَ امَرَ مُعاوِیَةُ بْنُ أبی سُفْیانَ سَعْداً فَقالَ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسُبَّ ابا التُّرابِ فَقالَ امّا ما ذَکَرْتُ ثَلاثا قالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم فَلَنْ اسُبَّهُ لأنْ تَکُونَ لی واحِدَةٌ مِنْهُنَّ احَبُّ إِلَیَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَم سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِصلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم یَقُولُ لَهُ خَلَّفَهُ فی بَعْضِ مَغازِهِ فَقالَ لَهُ عَلیٌّ یا رَسُولَ اللَّهِ خَلَّفْتَنی مَعَ النِّساءِ وَالصِّبْیانِ فَقالَ لَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم اما تَرضی أَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی إِلّا أَنّهُ لا نُبُوَّةَ بَعْدی وَسَمِعْتهُ یَقُولُ یَوْمَ خَیْبَرَ لأُعْطِیَنَّ الرّایَةَ رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قالَ فَتَطاوَلْنا لَها فَقالَ ادْعُوا لی علِیّاً فَأُتی بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَقَ فی عَیْنِهِ وَدَفَعَ الرّایَةَ إِلَیْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَلَمّا نَزَلَتْ هذِهِ الآیَةُ فَقُلْ تَعالَوا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ دَعا رَسُولُ اللَّهِ صلَّی اللَّه علیه و آله و سلَّم عَلِیّاً وَفاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَیْناً فَقالَ اللَّهُمَّ هؤلاءِ أَهْلی».

۱. توبه: ۱۰۰.

۱. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵ تا ۷؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۵، صص ۱۹۸ و ۱۹۹

ص: ۷۴

۱. توبه: ۱۰۰.

۱. حجرات: ۶.

۱. جمعه: ۱۱

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۱۶، کتاب الجمعهٔ.

۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۰، کتاب الجمعهٔ.

۱. آل عمران: ۱۶۱

۱. تفسیر ابن کثیر (ج ۱، ص ۴۲۱) می‌نویسد: «وقد غَلَّ بعضُ أصحابِه».

۱. اعراف: ۱۷۵ ۲. حجرات: ۲

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۳، کتاب القدر، باب ۵، حدیث ۶۶۰۷

۱. ناصر بن علی بن القفاری، عقائد الشیعهٔ الاثنا عشریهٔ، عرض ونقد، ج ۳، ص ۱۱۵۴

۱. مانند «تأملات فی نهج البلاغهٔ» و «زواج عمر بن الخطاب من أمّ کلثوم بنت علی بن أبی طالب» تألیف ابی معاذ الاسماعیلی.

۱. جمعه: ۲

۱. آل عمران: ۱۱۰

۱. بقره: ۱۴۳

۱. انعام: ۱۹

۱. بقره: ۱۸۵

۱. حج: ۷۸ ۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۰

۱. توبه: ۱۲۸

۱. فتح: ۲۹

۱. انفال: ۳۳

۱. وحدت و شفقت، ص ۱۷

ص: ۷۵

۱. صحیح بخاری، کتاب تفسیر قرآن، حدیث ۴۷۵۰

فقال رسول اللّهصلّی اللّه علیه و آله و سلّم وهو علی المنبر: «یا معشر المسلمین من یعذرنی من رجل قد بلغنی أذاه فی أهل بیتی فواللّه ما علمت علی أهلی الّا خیراً، ولقد ذکروا رجلًا ما علمت علیه الّا خیراً و ما کان یدخل علی أهلی إلّا معی، فقام سعد بن معاذ الأنصاری، فقال: یا رسول اللّه أنا أعذرک منه إن کان من الأوس ضربت عنقه وإن کان من اخواننا الخزرج أمرتنا ففعلنا أمرک قالت: فقام سعد بن عبادة وهو سید الخزرج وکان قبل ذلک رجلًا صالحاً ولکن احتملته الحمیة فقال سعد: کذب لعمر اللّه لا نقتله ولا تقدر علی قتله فقام اسید بن حضییر وهم ابن عم سعد بن معاذ فقال لسعد بن عبادة: کذبت لعمر اللّه لنقتلنه، فانّک منافق تجادل عن المنافقین فتثاور الحیان الأوس و الخزرج حتی هموا أن یقتتلوا ورسول اللّهصلّی اللّه علیه و آله و سلّم قائمة المنبر فلم یزل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یخفضهم حتی سکتوا وسکت».

۱. حشر: ۱۰

۱. نور: ۲۳

۱. احزاب: ۵۷ ۲. بقره: ۱۵۹

۱. فهرس مسند احمد، ج ۲، ص ۴۵۶، ماده «لعن»، و روایات همگی در مسند احمد آمده ۳اند.

۱. الإصابهٔ فی تمییز الصحابه، ج ۴، شماره‌های ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۱ و ۱۵۵

۱. اسدالغابه، ج ۴، صص ۸۲- ۵۱

۱. اسدالغابه، ج ۳، صص ۳۸۷- ۳۷۱

۱. الاصابهٔ فی تمییز الصحابه، ج ۴، صص ۳۵۱- ۳۴۸

۱. وحدت و شفقت، ص ۵۳ تا ۶۰

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۰۷، نشر اسوه.

۱. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۶۳

۱. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۶۴؛ الذریهٔ الطاهرهٔ، ابی بشر دولابی (۲۲۴- ۳۶۰)، ص ۱۵۵

ص: ۷۶

۱. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۶۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۹۱؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۶۱۵؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۹

۲. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۶۳

۱ و ۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۱

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۴۶

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۱۵

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۰

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۰

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۱۵

۲. مروج الـذهب، ج ۲، ص ۳۲۱، چاپ دارالانـدلس، می‌گویـد: عاصم، عبیـداللّٰه وزیـد از یک مادر متولـد شده‌انـد، در حالی که دیگران می‌گویند: زید از ام کلثوم متولد شده است.

۱. تاریخ طبری، حوادث سال هفده، ج ۳، ص ۱۶۶، ط اعلمی.

۲. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۴، ص ۲۹۷، چاپ هند، ابن حبان می‌گوید: به بی‌دینی متهم است، المجروحات، ج ۱، ص ۳۴۵

۱. عمدهٔ الطالب: ۱۹۵، ط نجف اشرف.

۲. عبـدالعزیز بن محمد بن المبارک الأخضـر، حنبلی جنابذی سـپس ساکن بغداد شد. در سال ۵۲۴ متولد و در سال ۶۱۱، درگذشته است (شذرات الذهب، ج ۵، ص ۴۶).

۳. کشف الغمهٔ، ص ۳۷۴

۱. ملل و نحل، ج ۶، ص ۹۰؛ در راه حقیقت، ص ۲۳

۱. آل عمران: ۱۰۳

۱. سوره جمعه: ۱۱

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۴۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، صص ۱۶۳ و ۱۸۳، حوادث سال ۳۲

ص: ۷۷

۲. انساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۶۱.

۱. حجرات: ۱۰

۱. انفال: ۶۲ ۲. انفال: ۶۳

۱. وحدت و شفقت، صص ۸۱ و ۸۲

۱.

۱. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۲۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ صفهٔ الصفوهٔ، ج ۱، ص ۳۵۵؛ الریاض النضرهٔ، ج ۴، ص ۲۷۲

۲. صحیح بخاری، باب «الخطبهٔ بمنی» حدیث ۱۷۴۱

۳. جامع الأُصول، ج ۹، شماره ۶۵۸۰

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۴۴، شماره ۱۴۴. بخاری و ذهبی بر صحابی بودن وی تصریح کرده‌اند.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷؛ کامل، ج ۲، ص ۲۲۸

۱. بقره: ۱۸۷

۱. حشر: ۸ ۲. وحدت و شفقت، صص ۸۵- ۸۳

۱. تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۲۸۰.

۲. الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۰۶.

۱. حشر: ۹

۱. وَالّذینَ جاؤوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنا اغْفِرْ لَنا وَلِإخْوانِنا الَّذینَ سَبَقُونا بِالإیمانِ وَلا تَجْعَل فی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبّنا إنّک رَؤوفٌ رَحِیم «همچنین کسانی که بعد از آنها- مهاجران و انصار- آمدند و می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را، که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز.» حشر: ۱۰.

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، صص ۱۴۳ و ۱۴۴

۱. حلیهٔ الأولیاء، ج ۱، ص ۱۳۶، ترجمه علی بن الحسین علیه السَّلام.

ص: ۷۸

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۳ شماره ۱۷۱

۱ و ۲. الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۱۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷

۱. الصحیفهٔ السجادیهٔ، ص ۴۰

۱. زمر: ۶۵

۱. اصابهٔ، ج ۳، ص ۱۵۰، باب الکنی.

۱. اصابه، شماره ۷۹۷۷

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱، حوادث سال ۶۴

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۰، حوادث سال ۴۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۰۹، شماره ۶۵

۱. منافقون: ۱

۲. توبه: ۱۰۱

۳. احزاب: ۱۲

۴. توبه: ۴۷

۵. توبه: ۱۰۲

۶. اعراف: ۱۵۴

۷. توبه: ۶۰

۸. انفال: ۱۵– ۱۶

۱. حجرات: ۶

۲. تحریم: ۴– ۱

۳. احزاب: ۵۷

۴. جمعه: ۱۱

ص: ۷۹

۱. حجرات: ۶

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابهٔ، باب فضائل علیعلیه السَّلام، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

۱. وحدت و شفقت، ص ۱۰۸.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶، چاپ دارمعارف، قاهره.

۱. ابوعبید، کتاب الاموال، ص ۱۹۵؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۷؛ ابن عبد ربّه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱؛ ابن عساکر، مختصر تاریخ مدینهٔ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۲۲، چاپ دارالفکر؛ شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۷- ۱۱۸ و ...

۱ و ۲. صحیح بخاری، باب غزوه خیبر، حدیث ۴۲۴۱

۱. حجرات: ۱

۲. احزاب، ۳۶

۱. الصواعق المحرقهٔ، باب وصیهٔ النبی، ص ۱۳۶. (۱) ۲

۱- آیت الله شیخ جعفر سبحانی، نقد کتاب وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۲، پاییز ۱۳۸۷.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان



WWW